

AUSTRIA 20 Sch. DENMARK 15 KRONE GERMANY 3DM. ITALY 1200L. SWEDEN 8KR. TURKEY 150L. U.S.A. \$1.50
CANADA \$1.50 FRANCE 8FF. HOLLAND 3GLD. SPAIN 100PTS. SWISS 3SF U.K. 10P



مرشد از خمینی دعوت کرد!

مرشد -
جا نم بجه مرشد -
شنیدی گریه تره به اشمه -
جمعه گفته که مردم به اندازه کافی
به نماز جمعه میروند و اسلام داره
به خطر میفته ؟
آره ، به خطر افتادن اسلامو
از راه دیوار اسرائیل شنیدم .
فکر میکنی ملتش چیه ؟
بچه مرشد ، تو که با هوشتر از
این بودی ، خودت جوا بشوید .
واللا من عقلم به جاشی قد
نمیده ، فقط فکر میکنم و ناشی که
به نماز جمعه میروند مردم نبودن .
باریکلا ، مردم نبودن . پس
کی بودن ؟
حزب اللیبی ها .
خب ، این درست ، اما چی شده
که حزب اللیبی دیگه نمیرن ، بیجا
کمتر میرن نماز جمعه ؟
مرشد ، تو هم داری سربه سرین
میداری ها ، با ما ، اینو که من از تو
پرسیدم .
خیلی خب ، برات منکم ، اولاً
فقط حزب اللیبی نبودن که بنه
نماز جمعه میروند ، به عدله از مردم
هم بودن ، دراصل ، اوناشی که تا حالا
نماز جمعه میروند به عدله شون به
تول توحزب اللیبی بودن ، اما حزب
اللیبی به تنهایی معنی روضی سونه ،
درواقع ، حزب اللیبی هاهمون افراد
بیگنا رو بیجا رو به اصطلاح "لمین"
ها شستن که زندگیشون از همین
را هجا تا همین می شده ، اما این عدله
به تدریج با استفاده از خامه خرجی
رژیم به آلف والوفی رسیدن و به
تدریج "خودکفا" شدن ، حالا دیگه
خیال میکنی اگه نماز جمعه هم
نرن ، آلف والوفی شون به خاطر
نمی افته ، اینه که ولش کردن ، اما
گریه تره جواش از اون جمع تره
و میدونه که اگه این قبیل دگوتا
تعطیل بشه ، شکست تو قطار میفته
و کار ممکنه به جاشی باریک بشه .
خب ، دیگه کی میرفته که حالا
نمیره ؟
بخش دوم "امت همیشه در
نماز جمعه" حزب اللیبی بودن .
مرشد ، جواست کجاس ؟ اینو
که به دفعه گفتی .
نه بجه مرشد ، این حزب اللیبی
با اون حزب اللیبی فرق می کنن ،
اینا بخشتی ، امت همیشه فرست
طلب هستن که بوی کیاب به
مشا مشون خورد و بعد فهمیدن که
دارن خردا غ می کنن .
مخه حزب توده ،
انگشتتو گذاشتی روش ، اما
فقط مختن حزب توده نبود ، . . .
فهمیدم ، نکوتا خودم بگم .
بگو بیستم .
با زرگان و جواش .
درسته ، اینا همه به بخش دیگه
از اونان ، بیجا بر این کل شونو
بپنره همون "امت همیشه فرست طلب"
بگیم که فردا کسی کله نکنه که چرا
اسی از من پرسیدم .
دیگه چی ؟
می مونه به بخش دیگه که از
ترش به زور می رفت ، اما حالا
دیگه ترش ریخته و نمیره .
حالا چیکا ربا بدگرده برن ؟
برن ؟ و اسه چی از من می پرسی ؟
این مشکل مربوط به رژیم آخوندیه
و خودشون با بد جواب بدن .

فقط شجاشی از سرچین وزش به ایران مرشد
"خوبی خب ، برات منکم ، اولاً
فقط حزب اللیبی نبودن که بنه
نماز جمعه میروند ، به عدله از مردم
هم بودن ، دراصل ، اوناشی که تا حالا
نماز جمعه میروند به عدله شون به
تول توحزب اللیبی بودن ، اما حزب
اللیبی به تنهایی معنی روضی سونه ،
درواقع ، حزب اللیبی هاهمون افراد
بیگنا رو بیجا رو به اصطلاح "لمین"
ها شستن که زندگیشون از همین
را هجا تا همین می شده ، اما این عدله
به تدریج با استفاده از خامه خرجی
رژیم به آلف والوفی رسیدن و به
تدریج "خودکفا" شدن ، حالا دیگه
خیال میکنی اگه نماز جمعه هم
نرن ، آلف والوفی شون به خاطر
نمی افته ، اینه که ولش کردن ، اما
گریه تره جواش از اون جمع تره
و میدونه که اگه این قبیل دگوتا
تعطیل بشه ، شکست تو قطار میفته
و کار ممکنه به جاشی باریک بشه .
خب ، دیگه کی میرفته که حالا
نمیره ؟
بخش دوم "امت همیشه در
نماز جمعه" حزب اللیبی بودن .
مرشد ، جواست کجاس ؟ اینو
که به دفعه گفتی .
نه بجه مرشد ، این حزب اللیبی
با اون حزب اللیبی فرق می کنن ،
اینا بخشتی ، امت همیشه فرست
طلب هستن که بوی کیاب به
مشا مشون خورد و بعد فهمیدن که
دارن خردا غ می کنن .
مخه حزب توده ،
انگشتتو گذاشتی روش ، اما
فقط مختن حزب توده نبود ، . . .
فهمیدم ، نکوتا خودم بگم .
بگو بیستم .
با زرگان و جواش .
درسته ، اینا همه به بخش دیگه
از اونان ، بیجا بر این کل شونو
بپنره همون "امت همیشه فرست طلب"
بگیم که فردا کسی کله نکنه که چرا
اسی از من پرسیدم .
دیگه چی ؟
می مونه به بخش دیگه که از
ترش به زور می رفت ، اما حالا
دیگه ترش ریخته و نمیره .
حالا چیکا ربا بدگرده برن ؟
برن ؟ و اسه چی از من می پرسی ؟
این مشکل مربوط به رژیم آخوندیه
و خودشون با بد جواب بدن .



پیام آهنگر باشی

به مناسبت آغاز سال تحصیلی

نظریه اینکه کلیه رهبران
ا بوزیسون خارج از مردم به مناسبت
آغاز سال تحصیلی در ایران ، بیجا
ها شستی برای دانش آموزان عزیز ما
فرموده اند که بدون این پیام
سال تحصیلی نمی توانست آغاز شود
و دانش آموزان عزیز ما خوشبختند
به کلاس بروند ، آهنگر باشی تصمیم
داشت طی پیامی برای رهبران بوزیسون
مذکور ، با بیت این فدائیکاری و موقع
شناسی مخاطره آمیز ، تشکر کند ، اما
در آستانه نوشتن پیام ، ناگهان خبر
آمد که بسیاری از دانش آموزان عزیز
هنوز به کلاس نرفته اند ، چنین بود
که آهنگر باشی تصمیم گرفت برای
تشویق آنان به رفتن به کلاس ها ،
یک پیام فوری ما در کند و قبال قشبه
را بکند .

پیام بدین صورت ما در شد :
" دانش آموزان عزیز!
اینگ هفتمین سال تحصیل شما
در زیر چاکمیت جبارانه خمینی و
پنجمین سال رنج و محرومیت شما
در شرایط جنگ بی حاصل خمینی و دام
شروع می شود ، شما در این مدت رنج
های بسیار بردید و محرومیت های
فراوان متحمل شدید . من در میان
شما بجه ها شری می شناسم که ظرف
این مدت از دانش نوکری که کیف
آنها را برایشان به مدرسه ببرد
محروم بوده اند ، بجه هائی می شناسم
که طی این مدت از سفرهای تابستانی
به اروپا و حتی آمریکا محروم بوده
اند و این محرومیت از ابتدائی
ترین تفریحات بجه ها را تحمل
کرده اند .
من اینجا را می گویم که شما خیال
نکنید از وضع اسفنا دانش آموزان
عزیز بی اطلاع ، اما ، بجه های عزیز
با بد تحمل داشته با شند تا ما از
فرنگ برگردیم و همه چیز را برای
آنها روبرو کنیم . البته در این
راه ، یک وظایفی هم به عهده شما
دانش آموزان عزیز است که ما به
بقیه در صفحه ۲

کالاهای اساسی

" هندو الهه شوئی کالای اساسی
است و ما جا بگزین شدن آن ، به جای
ورود گوشت می توان مردم را تشویق
به استفاده از نان و پنیر و هندوانه
کرد . " ارشاد وزیر کشاورزی رژیم
" فقط می توانم له کالاهای
غیر اساسی مثل نان و پنیر که آنرا
هم می توان با کندم آمریکا شتی و پنیر
هلندی تا مین کرد ."
ارشدان وزیر مسائلی آهنگر

ادعاهای

رسانیم به بلوی : " من در درجه
نخست یک ما سوتنا لیست ختم ،
پس دیوگرات و در مرتبه سوم
بعنوان یک تا ما شماس می گویم .
- بعد نیست که فردا شتی فردا
ادعای آدم بودن هم بکنند .

شاه را «ایدز» کشت!

خبرنگار آهنگر از آمریکا
گزارش می دهد که اخیراً دکتر ویزه
تا که دانش " دکترری نولدینت"
وبایرما را در شیراز دوستستان
نزدیک فرح است ، در یک مجلس
خصوصی فشا کرده است که مرگ شاه
به علت ابتلای او به بیماری ایدز
بود که ظاهراً از علم وزیر
درما رخود گرفته بود و علم نیز به
نوبه خود ، این بیماری را از فرح شاه
با خود حمل کرده بود . دکتر شاه
متشدد است که آن معدوم مغفور ، در
ده سال گذشته به این بیماری مبتلا
بود و به این جهت سخت از خودش
محافظت می کرد که حتی زکا مسا ده
شکیرد ، زیرا ممکن بود که با یک
سرما خوردگی رقی رحمت را بر بکند
و خمینی را تا کام بخداند ، البته
گفته می شود که خمینی هم به ایدز
مبتلاست و آن را از مرحوم کاشانی
گرفته است . و الله اعلم .
کاشانی که به در هم ریخته بودن
اسباب صورت شاه در روزهای آخر
توجه داشته اند ، این حرف دکترا و
را تا بیاید می کنند و می گویند خمینی
هم اخیراً صورتش هم نظور مسخ شده
است . و الله اعلم ترا!

شمار حساب شده

حزب دیوگرات که دشمنان را
گفتند " با روالی که اکنون این
حزب در راه یطه با شیروهای جب در
گردستان دارد ، چگونه می تواند
شعار " دیوگراسی " در گردستان
دهد ؟"
گفت " شمار ما دیوگراسی برای
ایران و خود مختاری برای گردستان
است ، نه دیوگراسی برای گردستان
و خود مختاری برای ایران !"

خمینی راستین

" بزودی ما مذاکره و توافق
غیر قابل انکار و دریگه در آینده
تا بت می کرد که اسن خمینی ،
خمینی ملی نیست و سگان گان در
کمال مهارت ، این جا شور و خوار رو
و حتی با سلطت در دست می شده ،
ایران غالب شده اند ، " اندام
- فقط همینان ما نده است
که فردا یک طلا ددیگوری را بیا ورنه
و بگویند " خمینی راستین " است .

کنفرانس جهانی زن چیست؟

خواهرها جان و با عشق
ش چرا می دهی به این حقت ؟
کنفرانس جهانی زن چیست ؟
فهم آن در کفایت من نیست
نوروز خانه را رها کرده ،
کورتا بای بجه ها کرده ،
دورا با ریشی و خوبی
می روی از کجا بدتا بیرونی ؟
که در آنجا کسی مختاری ؟
وای ازین کثرونا ملتانی !
زن رفتن به خارج ار خانه ؟
کردن این کارهای مردانه ؟
پس کجا رفت عشق ونا موی ؟
روی زن ناربا دند ، انوس!
ای صیفه ، که که بحد الله
یا قتی زندانی دلخواه
هر چه می خواهی مرا هم شد
سایه کفر از سرگم شد
بقیه در صفحه ۱۱



یکی به دو

جمهوری اسلامی - جنگ، جنگ، تا رفع فتنه از عالم - خلاصه یعنی "خودکشی".

کیهان دانش آموزان نیا پدشهریه بدهند، اما هزینه های مدارس را مردم خودشان بپردازند تا مین کنند. - رحمت به کفن دزدان ولی.

محلانی (نما بنده خمینی در سپاه پاسداران) از این پس از زنان نیز باحفظ و رعایت حجاب اسلامی، در عملیات جنگی ستفاده خواهند شد. - زیرا در اسلام را ستین، زن و مرد با هم مساوی هستند و هر دو با یک گوشت دم توب شوند؛ فقط یکیشان با یک حجاب همداشته باشد.

خمینی - همین سوره حمد همه معارف در آن هست. منتها آن کسی که بکند سنج یا ثبات یابد در آن شامل کند. ما اهلش نیستیم. - بنا بر این کسی نرسد از ما که همه معارف "در کجای سوره حمد است. خودش بیرون نکتته سنج بشود و شامل بکند.

جمهوری اسلامی - کسی که از امت من چهل حدیث را به خاطر خدای خدا و توشه آخرت حفظ کند، خدا وند روز قیامت او را با پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین محشور می کند و چه زیبا همراها می هستند اینها.

- بیچاره مومنین طبع کاری که چهل هزار حدیث را حفظ کرده اند تا با "زیبا همراها" به نام محشور و غلمان محشور شوند.

اطلاعات - موسوی نخست وزیر گت ما می خواهم کشور را بدون کوچک ترین فرقی اداره کنیم.

- ما فعلا خرج می کنیم، تهرض کردندش با حکومت بعدی.

کیهان شاهنشاهی - برای زائری بیت الله الحرام سهمیه اضافی فندوروغ در نظر گرفته شد.

اطلاعات - یا سخگوی بیماران سرگردان رشت کیست؟ - حجت الاسلام عزرا شیل.

کیهان گرسنگی یک مسئله سیاسی و اجتماعی است.

- وسیری یک مسئله مذهبی. منتظری - یک روحانی و مبلغ با یددردرجه اول خودش رایسازد.

- اما مواظب باشد که عرقش تقلبی نباشد. هفتسگجانی - زاین محیط سالمی برای تجارت است.

- وایران محیط ساکتی برای غارت. - در تهران بهای شرفرازی بیاف. - تا مردم پیدا نند که در رژیم جمهوری اسلامی، مردن هم خرج دارد.

دبیر جشنواره تئاتر و سینما (درگروستان اصفهان): خط انقلاب به انحراف رفته و طاغوت زنده شده است. - عجب، پس حزب الله توده هنوز هم توی دستکاه نفوذ داره!

با زرگان - اسلام، آئین رافت و مهربانی و سازندگی است و اگر کسی که با اسلام تبلیغ کننده، خشونت و ویرانگری هستند، این گناه اسلام نیست، بلکه گناه این افراد است.

- نمونه این افراد را از صدر اسلام تا حالا داشته ایم و مثلا کسی به نام محمد کوشیده است با کشتار قبایل و کاروان زنی، نام اسلام را خراب کند و تبلیغ کننده خشونت و ویرانگری باشد، حال آنکه گناه او را نیا پدپای اسلام گذاشت.

یک آخوند خا رجه نشین - این اشتباه محض است که مردم همه روحانیون را با عوامل رژیم اشتبا می گیرند زیرا از ۲۸ هزار روحانی و طلبه کمتر از ۴ هزار تن آنها جزو گروه حاکم هستند.

- با این ترتیب، ظلم موجود، نتیجه حکومت یک ششم از تعداد آخوندهای موجود در ایران است، وای اگر قرار باشد که مردم در یک انقلاب ایدئولوژیک راستین "یک" اسلام را ستین "را با یک" خمینی را ستین "و ۲۴ هزار" آخوند راستین برای حاکمیت یک "ارتجاع راستین" تجربه کنند.

بگو مگو

گفت: سلطنت طلبان دارند به ایران برمی گردند.

گفتم: جدی می گوئی؟ زجه راهی قرار است برگردند؟

گفت: از راه پروستات خمینی.

گفتم: منظور چیست؟

گفت: منظورم این است که بعد از وعده های فراوانی که اینها به خودشان داده اند که با کودتا برمی گردند، با حمله ارتش از مرزهای ترکیه برمی گردند، با حمله عراق برمی گردند، و با لاجرم با حمله قلبی خمینی و با سرطانی خمینی و با هزار درد دیگر خمینی برمی گردند، و از قضای روزگار برنگشتند، این روزها، طبق نوشته روزنامه "نجات ایران" ارگان "جبهه نجات امینی"، خمینی که از قبل تا را حتی پروستات داشت "تا را حتی پروستات او یک با ردیگر عوض کرده و او را بستری ساخته است و به این ترتیب امیدوارند که خمینی همین روزها جوانمرد شود و آنها پس از مرگش به حکومت ایران بگردند.

تقاضای کمک مالی آهنگران شما هما نقد رجدی است که بقیه مطالب آهنگر!

تقاضای کمک مالی آهنگران شما هما نقد رجدی است که بقیه مطالب آهنگر!

لابد می دانید که ترانه (یا تصنیف) سازی بردو گونه است: یکی اینکه اول آهنگ تصنیف را می سازند و بعد شعری روی آن می گذارند؛ دیگری این که اول شعری می سازند (یا شعری هست) و بعد آهنگی روی آن می گذارند. حالامورد ما مورد دوم است؛ یعنی خواننده با دوق آهنگ را امضای "خرشاس" شعری سروده و از ما خواسته است که آهنگی هم روی آن بگذاریم که به صورت ریتیک مورد استفاده قرار بگیرد! و چون ما آهنگ ساز ندست نداشتیم تصمیم گرفتیم که ساختن آهنگی برای این شعر را به ما بقیه بگذاریم و هر کس بهترین آهنگ را برای آن ساخت، بگذارد از جایزه های ذکر شده در صفحه "گریه خند" را به او اختصاص دهیم. بفرمائید، این گوی و این میدان و اینهم شعر مورد نظر:

پیر خری امام بشد

معرکه شد، قیا شد، دشمن ما به کما شد، فتنه نصیب ما شد، ظلمت مستدام شد پیر خری امام شد - کاروطن تمام شد این خرنر جو شاه شد، خنده بدل به آه شد روز همه سیاه شد، ریشه دین تباه شد پیر خری امام شد - عیش و طرب حرام شد کاروطن جدزار شد، زشت و پلید و خوار شد شهر پراز مزار شد، شهید جوزه رما رشد پیر خری امام شد - روز بدل به شام شد ملح و صفا خیانته، سهم شما شهادت گشتگی و قنای عتبه، حکم امام امته پیر خری امام شد - وزیبی انتقام شد رحم خلاف عادت، پاپه دین شقاوت و دشمنی و عداوت، این زعلی روایت پیر خری امام شد - ظلم و ستم مدام شد "خرشاس"



غزلیات خمینی

ای خلق! هی نکوشید: این دین کجاش دین است؟ تقصیر ما نباشد، دین هر چه هست این است تاریخ را نکا وید دنبال دین "خلق" دین هر چه هست این است، این هر چه هست دین است لاطا ثل است این حرف کا سلام چپ توان یا فست مذهب چپین نبوده ست، همواره راستین است اسلام ما حسین ست، رهبر فقط خمینی ست دین را چکا ربه انگلس یا مارکس یا لنین است؟ در طول چارده قرن، فرقی نکرده اسلام این صحبت تحسول از کفر داروین است بگذارد هر چه زهرست، برکنید اما مان لکن سعادت خلق در کاسه مسین است اسلام را به شمشیر تا خفته می توان کرد، در امر دین چه حاجت دیگر به وازلین است؟ مدرضای هیطر، کم کشت مفسدان را استاد ما به کشتار حاج مدامین است خون نوش تا توانی، کاین آب زندگانی مدهب سار خوشمزه تر، از چای دارچین است ما شیم و گریه، چشم و امید رهبر تا "کربا چف" به مسکو، یا که "ما گو" به چین است ای طالب سعادت! رو در پی شهادت فردوس زیر خاک است، دوزخ روی زمین است امید زندگانی، مرگ است در جوانی شادی و کامرانی، در ناله حزین است ای جان رها نده آخر، از دام شاه فریب این را نخوانده بودی، کاسلام در کمین است؟ نفس خلا نسدارد ارزش بدون آخوند حرمت اگر مکان راست، ما خود از مکین است شد اقتدابه "ناصر" آن "خسروی" که گفته ست "ای مسلمین بدانید، اسلامتان همین است" راوی: بزمجه

بگو مگو

گفت: آقای میرفندرسکی، کمک دنده بختیار، گفته است که "به عنوان اپوزیسیون، فقط بختیار وجود دارد، او مشروطه طلب است و می تواند شاهزاده رضایی را برانبرد، اما به عنوان پادشاه مشروطه گفتم: یعنی چه؟ اگر فقط بختیار به عنوان اپوزیسیون وجود دارد، پس نیم پهلوی چه میفهمد؟ ای است که قرار است پادشاه مشروطه شود؟ گفت: نیم پهلوی چون پادشاه است، به عنوان "ودیع اللهی" به همه ملت تحمیل شده و بنا بر این اپوزیسیون نیست و هر وقت در مقام اپوزیسیون قرار گیرد، یعنی در اقلیت است و این ناقض عنوان اوست. گفتم: پس اگر خود به خود پادشاه است، پس بختیار چه کاره است می خواهد او را با خودش به ایران ببرد؟ گفت: چون او پادشاه مشروطه است و حق دخالت در امور ندارد و الا او بختیار را می برد.

پیام آهنگر باشی

به آنها عمل کنید تا ما زودتر بر گردیم: اول اینکه هیچ وقت انگشت توی دماغتان نکنید که با بچه های بی تربیت و گدا گشته قاطی تسان نکنند، دوم اینکه گوش کنید که روزهای جمعه به کلاس نروید و با این کار خود، به رژیم آخوندی اعتراض کنید، سوم اینکه وقتی به مدرسه می روید، توی کلاس، دستتان را بپیرد زیر نیمکت و بطوری که کسی متوجه نشود، با انگشتها یثان علامت V درست کنید تا ما پیروز شویم. بچه های عزیز، البته ا ولیای شما مبارزات سخت تری هم می کنند (مثل ما شین سواری و تفریح در روزهای تعطیل) که برای شما به علت نداشتن تصدیق رانندگی ممکن نیست و بنا بر این لازم نیست چنین مبارزات سختی بکنید و همینها که گفتم کافی است. آهنگر هرگز نخواهد مرد! با رسیدن این پیام به ایران، توقع ما این بود که دانش آموزان عزیز و ندر کلاسها، با ما به کمال تعجب معلوم شد که نرفته اند. خبرنگار آهنگر در تهران، به تحقیق در این زمینه و کشف علت پرداخت و گزارش داد که نرفتن دانش آموزان عزیز به کلاس، هیچ ربطی به این پیام های مملسو از روح مبارزه ندارد و فقط به علت نبودن کلاس درس بوده است. خبرنگار ما گزارش می دهد که تعداد زیادی از مدارس به علت اینکه دا دگستری به سود موجران آنها حکم تخلیه صا در کرده و میز و صندلی ها را در خیابان ریخته اند، تعطیل شده و او هر چقدر کوشیده است که بان نشان دادن پیام آهنگر با شیبه موجرین مانع از تخلیه مدارس شود، کارش به جایی نرسیده و موجرین به او گفته اند "به آهنگر باشی بگو آنگه جرئت داره، به توک پایا د اینجا، از اونجا نیم پهلوی هم بلده پیام میده" و خبرنگار ما این بی ادبی آنها را ندیده و نشنیده گرفته و مدارس، به خوبی و خوشی، همچنان بسته اند. شاما



تسط اسلامی!

کثافت میکن و در درجه انداز که یزد در جمارا بت دهد با "معدی میرازی"

دادخواست يك الاغ

زحمت و مزارت و کار و مبادت شده است که من الاغ را زبسیاری حیوانات دیگر از جمله خیلی از انسانها نیز با هوش تربیفتم. با وجود این، آخوندک های کله بکله، از هیچ فرمتی برای تحقیر اینجانب فروگذار نگرداند. حتما شنیده اید که یک روز آیت الله گریه نره، بعد از خطبه نماز جمعه می گوید: "شنیده ام که صدای حسین به من می گوید گریه نره، حالاکه اینطور شد، من هم می گویم صدایم خره، شما هم تکرار کنید." آنوقت همه مومنین با هم دم می گیرند: "صدایم خره! صدایم خره!" الاخوانان قضاوت کنید، آیا اینها بیت زبونی و بلاهت گریه نره نیست که چنین ابلهانه دل خودش را خنک می کند؟ و آیا از او احمق تر قاطب نمازگزاران جمعه نیستند که عتروا، حرف آن سفیه عالم بقدر انکار می کنند؟ و آیا با این کارشان، ندا نسته، قدر و قیمت صدایم را بالاتر می برند؟ حالیکه چکس نیست از این الاغ بیچاره دفاع کنند که چرا مرا سیر حماقت های خود ساختند و همه بلاهت های خود را به من نسبت می دهند؟

همه می دانند که ما الاغها اگر یک بار به راهی برویم، آن راه به خوبی یا بد می گیریم و هرگز راه خود را کم نخواهیم کرد. حال هر کدام از زعمای رژیم آخوندی را دلتان خواست بگیرد، از کفتار پیر گرفته تا کوسه و گریه نره و کورکن گیلان و لاشخور خالی ده بار آنها را به راهی ببرید، با زهم کچرا ه خواهند رفت. حال خودتان انصاف بدهید، من خرم یا آنها؟ حتما شنیده اید که تعدادی از هموعان مرا به جبهه بردند تا از روی زمین مین گذاری شده عبورشان دهند. اولین الاغی که طعمه مین های عراقی شد، بقیه الاغها دیگر به هیچ قیمتی یا از با بر نداشتند. در حالی که در همان شب هشتصد یا سده از حزب الهی از روی زمین های مین گذاری شده عبور کردند و به سلامتی ما فقط چهار نفر آنها زنده ماندند. حالا شما بگوئید، آیا ما الاغها حق داریم فردای تغییر این رژیم، زعمای قوم پواسد را آن آنها را پسالان بیوشا نیم و زگرده شان سواری بکشیم؟

نمی دانم چرا در قرآن آمده است که ناخوشایندترین آوازه ها آوازه خراست؟ یکی نیست به حضرت محمد بگوید "ای مرد عرب، انصاف بده، آیا اینقدر خاک بر سر عمر های ما الاغها شده که مثل صدای انکرا لاصوات نوحه خوان های اسلامی، که شب و روز از صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران یخش می شود هم نیست؟

خمینی، در اوایل سوار شدن بر اریکه قدرت گفته بود: "اقتصاد مال خره". لطفاً از قبول من به این پیر خرف بگوئید "اگر راست است می گوئی و شما منت داری و مردش هستی، اقتصاد ایران رابده دست من الاغ! اگر من یک نظام اقتصادی مدیران بر موش تر و کار آفرینان نظام اقتصاد اسلامی شما نساختم، اسم الاغ را از روی خودم بر می دارم و می گذارم ام موسی صدر.

در خاتم، مرا تب گله مندی مرا نیز به قاطبه ملت ایران ابلاغ فرمائید و به آنها بگوئید که اینقدر اعضای خونخوار رهبات خاکه راه خربی از ارتشیه نکنند که من این را بزرگترین توهین به مقام خیریت خود می دانم. این قدر با رم کردید و خوب توی سرو کلم زدید بس، خود که حالا با یک کله بک که های خونخواری چون خمینی، لاجوردی (اسد الله قصاب) خامنه ای، موسوی اردبیلی، موسوی تبریزی، دستغیب، گریه نره و هفت سگجانی را نیز به من بچسبانید؟

باتقدیم احترام- الاغ

از زمانی که انسان، انسان شد، من به او خدمت کرده ام. به خاطر انسانها، چه با رها که برینست و رنجورم حمل نکرده و از چه کوره را ههای معب العیور که نگذشته ام. معذرا، این انسان خردپرست، در تمام زمانها و در کلیه سرزمین های عالم، مرا به عنوان خردمبیل حماقت و بلاهت - معرفی کرده است. دربرای این ظلم عمومی و تاریخی هم دندان روی چکر گذاشتم و به خاطر این ای بشر دم برنیا وردم. لیکن امروزه، در ایران اسلامی، نسبت به الاغ بی نوا و بی کس و کار، مستم دوگانه و به کار نرفته می شود. و از همین لحاظ است که دیگر قاطب طاق و کارها، صرم لبریز شده و این دادخواست را خدمت شما می نویسم. قیلا عرض کنم که من از سر و بچه های واقعا فهمیده ایران هیچ گونه گله ای ندارم. آنها ارزش مرا درک می کنند. متلاطمه میدانند که رژیم جمهوری اسلامی، اسمم "خیا بان غشا" را می گذارد. "خیا بان حر" و "میدان خیر"، بچه های جیزفهم، به آسان می آید می را به ترتیب به "خیا بان خر" و "میدان خیر" تغییر می دهند. آیا این نشان نمی دهد که برویچه های با معرفت تهران، مرا به آخوندها و مقولات آنها ترجیح می دهند؟

بعد از این مقدمه لازم است به عرض برسانم که هرگز نابت نشده است که اینجانب از هیچ حیوانی احمق تر باشم. حالا گریه زور از من بدبخت کار می کنند، تقصیر من چیست؟ چه کسی به اختیار من بدلت داده است؟ و رکنید،

برابر کارش مرکز آمار ایران که در کیهان هوا می ۵۶۶۴ به چاپ رسیده است، هزینه سالانه یک خانوار شهری در ایران در سال ۱۳۶۲ ۱۱۳۱۱۵ ریال و در آمد آن ۹۱۸۲۸۶ ریال بوده است. البته در این آمار کوشی برای کسر کردن رقم درآمد از هزینه صورت نگرفته و به همین جهت ما این زحمت را کشیده ایم و با کسر کردن رقم درآمد (که کمتر است) از هزینه، متوجه شده ایم که هر خانوار شهری در سال ۶۲ مبلغ ۹۴۷۲۹ ریال قرض بالا آورده است. البته ممکن است بعضی ها بگویند که این کسری را خانوار شهری از زمین انداز سال پیش حیران کرده و قرض بالا آورده است. برای اطلاع این دسته از افراد خوشبین با بدبختیم که طبق بخش دیگری از همین آمار، درآمد خانوار شهری در سال ۶۲ نسبت به سال ۱۳۶۱ ۲۹ درصد افزایش یافته است. به زبان ساده تر یعنی اینکه از سال ۶۱ تا سال ۶۲، برای هر خانوار یک سال بعد نمانده، بلکه قرضهای آن هم به ۲۹ درصد درآمد سال ۶۲ دست خانوار شهری مانده است.

اما سوال عمده در رابطه با این آمار اینست که خانوار شهری این کسری درآمد را از کجا تا مین کرده؟ فرض کرده؟ لایحه ما خواهد گفت: از خانوار روستائی! می دانیم که با این جواب، ما و خودتان را به تمسخر خواهد گرفت، بنا بر این احوالات ما آید، فرصت دارید که جواب این مسئله را پیدا کنید و برای چاپ در اختیار ما بگذارید.



م سحر

و اسپین دعوت

پس بدینسان متاب روی از ما گرتوبای پای خویش باز آیی خوشتر از آن بود که دست "سیا" خویش باز از راه دور دراز پیش از آن کت "سیا" فرستد باز

فراغی خواندن از غم هجران فرهاد یزدی در دستگاه شور

ای راه استعمار راحت باز آوایش خنجر کش سیا هت باز آ دین پاسبان با رنگا هت باز آ

وی دست آمریکا پناهت باز آ

ای ایزدین فره چرا گم گشتی؟ از ما بریدی راهی قم گشتی هم کیش ما رو مور و کزدم گشتی گشتی به دالان از زیر پالان تا راجوتالان عما مه شده پاییه طرف کلاهت باز آ ای دست آمریکا پناهت باز آ

باز آنکه قصر اسطبل و تخت آ خوردن ایران میان سفره سلاخورشد انبیا شیخ از هستی ما پر شد دلهای ما خون شد به راهت باز آ

ای دست آمریکا پناهت باز آ

با شینا همخانه ای ننگ است این بر شیشه مردانگی سنگ است این این رسم مردی نیست، شیرنگ است این ای رسم مردی رسم و راهت باز آ رفتی و یکسر از با موازدر گردیده کشور تا راجیات عظام از اشتباهت باز آ ای دست آمریکا پناهت باز آ

باز آنکه از غربت رهایی یا بیم بخت و شگوه کبریایی یا بیم باردگر ایران خدایی یا بیم ایران خدایی خیر خوا هت باز آ

ای دست آمریکا پناهت باز آ

ای ایزدین فره ز هجرت مبردم رنج فراوان از فراغت مبردم بودیم نادان گرتورا آرزویم وقتی به دیدیم بازت بجوئیم دیگر گوتیم یا بویه اسب خوب زرین سم شاهت باز آ ای دست آمریکا پناهت باز آ

اندرباب علت گریستن

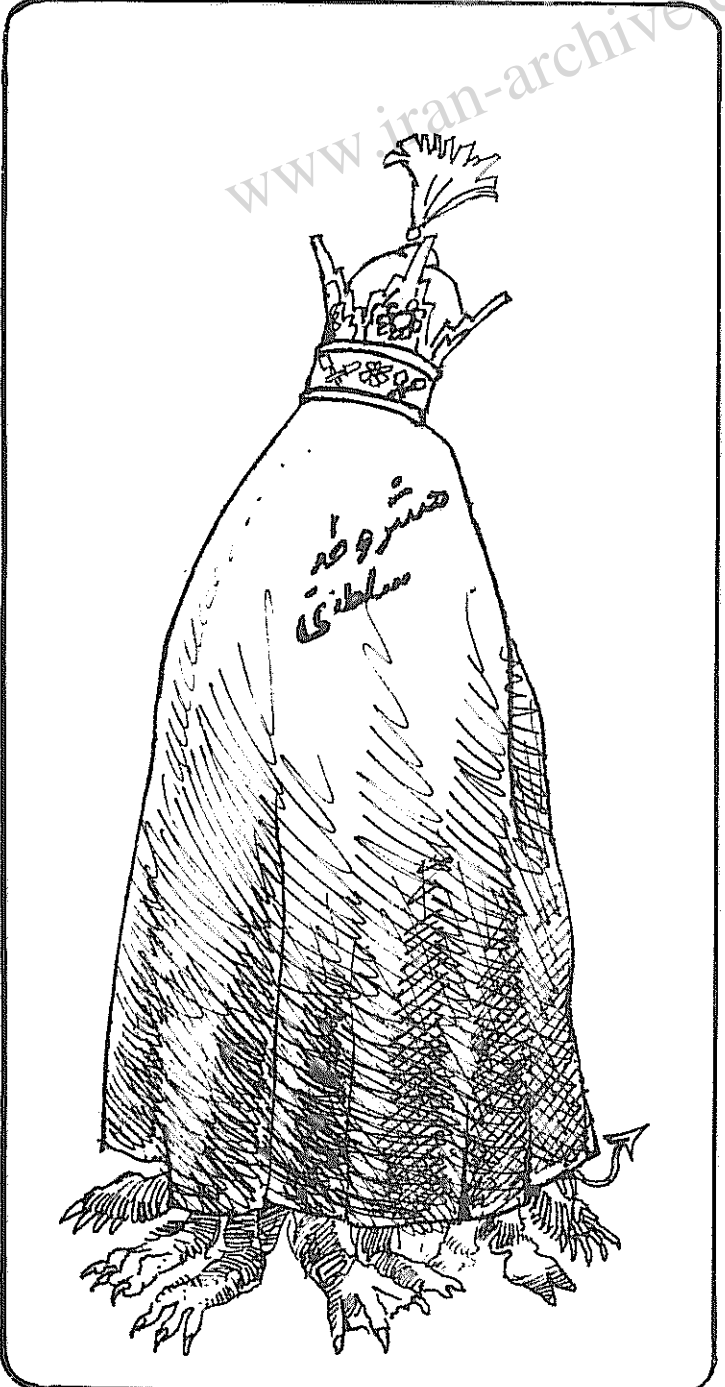
روی آنگونه زار می گریبند روی اغنام غارتیده خلیق روی پنجا ه هفت سال تمام روی پنجا ه هفت سال سیاه روی پنجا ه هفت سال طویل روی پنجا ه هفت سال دراز مجلس شور، لانه اوباش دیده شان ابرگونه پر شینم اشگها، اشگهای واسققی صدف کیریایی سلطانی گریه، تخت شاه گم کرده گریه، کی شود که بار دیگر

در باب آرزوی انتقام

کاخ خود بیهیم و تخت دریا بیم علم اختناق بر کبریم با زگردهیم و انتقام کشیم ناسپاسی و حق گریزی خلق مرگ بر ظلم و جور و استبداد مرگ بر عالمان استعمار مرگ بر شه به یادگار نوشت گفت: یا پنده با داد آزادی همت پر شکوه استقلال ساختن ویژه با دویاک از قهر مردمان را برابری هاباد مردمان را برادری هاب نیز

با زگردهیم و بخت دریا بیم پیش سنگ شرف سیر کبریم تیغ کین خواهی از دنیا کشیم انتقام از ادب ستیزی خلق کینه جوئیم از آنکه ز دفریاد: کینه جوئیم از آنکه دادشعار: زانکه در کوچه ها شاعر نوشت سر هر کوی و برزن و وادی گفت: همراه باد با اقبال گفت: آزاد باد ایران شهر رایت عدل و داد بر پاد داد بنیاد داوری هاب نیز

این قصه سر دراز دارد





آهنگ

فرهنگ پایدار و بجه مشهد

ویژه برندگان مسابقه ادبی آهنگر

"ولکن شعرا هم یک چیزهایی می‌گویند" امام خمینی

به یاد دارید، لید، که، در گریه خند دو شماره پیش، شعر الخط الامام، سروده تازه‌ای از امام امت، را الگوی یک مسابقه بزرگ شعری قرار دادیم؛ یعنی که همه شاعران مدعی را فرا خواندیم به این که، اگر می‌توانند، آن را استقبال یعنی بدرقه کنند.

اکنون، باری، تصمیم گرفته‌ایم که مسابقه ما دو "فاز" داشته باشد؛ و تصمیم گرفته‌ایم که نخستین "فاز" آن به شبگیر واپسین روز از هفته پیش از هفته گذشته پایان یافته باشد؛ و تصمیم گرفته‌ایم که دومین "فاز" آن از سیدیه دم نخستین روز هفته گذشته (شنبه خودمان یا دوشنبه‌های خارج پرستان؟ فرقی نمی‌کند) آغاز شده باشد و همچنان تا انقلاب مهدی (عج) ادامه داشته باشد. عیج یک از این "تصمیم"ها را ما، البته که، به شیوه خودگامگان، یعنی تنها به این دلیل که دلمان چنین خواسته است، نگرفته‌ایم. و بی‌درنگ بیفزاییم که از سیاست بازی و این جور کارها نیز سخت بیزاریم؛ یعنی که بمادا گمان کنید که ما، با این کار، خدای ناکرده، خواسته‌ایم تنها سرگرمی تازه‌ای برای خودداران جان بر کف سازمان گریه خند پدید آورده باشیم. نکند چنان گمانی را، عمه‌ها گمان ما به گردن شما خواهد بود، و سر پل صراط بیخه‌تان را خواهیم چسبید، اگر چنین گمانه بدسگالانه‌ای را حتی برای نیم لحظه نیز به دل خوشای خود راه دهید. هر یک از این "تصمیم"ها را ما، البته که، به چندین و چند - یعنی به دو یا بیش از دو یا، حتی به بیش از هفتاد و دو - دلیل ویژه و مشخص تاریخی و منطقی گرفته‌ایم که... بگذارید این جور می‌گوئیم: دفتر سیاسی گریه خند، به نمایندگی از انقلاب شناسان و حماسه پردازان و تاریخ نویسان و منطق دانان عوتمد آینده، هر یک از این "تصمیم"های ما را - همچون عمه کارهای دیگرمان - یک "برتر از انقلاب" و یک "فرا تر از حماسه"، و حتی بر یک از آنها را "برتر از انقلاب" و "فرا تر از حماسه" از دیگری، ارزیابی کرده و هر یک از دلایل تاریخی و منطقی ویژه و مشخصی را نیز که ما برای گرفتن هر یک از این "تصمیم"های خود داشته‌ایم یک "برتر از تاریخ" و یک "فرا تر از منطقی"، و حتی هر یک از آنها را "برتر از تاریخ" و "فرا تر از منطقی" از دیگری، دانسته است؛ و، به همین دلیل‌ها نیز، همراه با شایبش گونی‌های انقلابی، به سردبیر گریه خند پیشنهاد کرده است که هیچ یک از دلیل‌های ما را که برای گرفتن هر یک از "تصمیم"های خود داشته است بیهوده با خوانندگان گریه خند در میان نگذارد و که، در برنامه‌های ویژه و نولوتیک آینده خویشتن، تنها به ایشان نوید دهد که خیالشان راحت باشد؛ برخی از این دلیل‌ها را خودشان تا ده سال دیگر، در روند افزایش عوشت و نابتر شدن بینش انقلابی‌شان، پیدا خواهند کرد و برخی دیگر از آنها را حتی "در رکاب مهدی" و "در قیاب بعدی ایشان" نیز درخواهند یافت. و طبیعی است که چنین باشد؛ زیرا، از یک سو، در روند تکامل انقلاب دمکراتیک نوین، هوش خوانندگان ما روزبه‌روز افزایش می‌یابد و بینش انقلابی‌شان نابتر می‌شود؛ و، از سوی دیگر، بیش از هفتاد و دو تفاوت در کار است میان سردبیری که با سرچشمه‌های غیبی جهان نگر و استراتژی توحیدی در پیوند است با آنچه خوانندگان که حتی یک آیه کوتاه را نیز به زبان عربی نمی‌توانند درست بخوانند، باری.

و، اما، در دومین "فاز" مسابقه بزرگ ما، نزدیک نداریم که، همه شاعران انقلابی و مردمی ایران شرکت خواهند کرد. چرا که انقلابی بودن و مردمی بودن سرشاعر تنها و تنها در شرکت کردن داوطلبانه

می‌گویند؟ تاکنون کدام خری شعری را که الگوی والی یک مسابقه و انگیزه اصلی برقرار شدن آن است در خود آن مسابقه شرکت داده است. و، اصلاً، شماها سک کی باشید که خواسته باشید درباره شعر من، یعنی درباره شعر امام بزرگوار، داورن کنید؟

و، اما، آقای به‌آفرید، یعنی شعرشان، را به روش غیبی و به شیوه غیبی در مسابقه شرکت دادیم - یعنی که راستش را بخوانید، شعری از ایشان هنوز به دست ما نرسیده است. اما، از سرچشمه غیب به ما تلفنی الهام شده است که ایشان نیز شعری بلند (به هر دو معنا، یعنی هم والا و هم دراز) در استقبال از سروده امام سروده‌اند؛ و ما، از آنجا که از یک سو به ایشان اعتماد و اعتقادی انقلابی داریم و از سوی دیگر از خشم و دهان دریده شاعران انقلابی به جد می‌ترسیم، شعر ایشان را رسیده گرفتیم و به روش غیبی بررسی کردیم و به شیوه غیبی در مسابقه شرکت دادیم. و خلاف شرع هم نیست. ابداً.

داوران مسابقه را از میان عمکاران دانشمندی سخن شناس گریه خند برگزیدیم. از میان اینان، آقایان امام دوست، نکته‌یاب، محب الاسلام، اسلامجو، مسگرآبادی، شهرست، پرسشگر، پاخگو، رضا خواه، مشتاق و بخشبازی پذیرفتند که نام‌هایشان را در گزارش کنونی بیابیم؛ و، اما، آقایان...، یعنی آقایانی که "به دلایل امنیتی" از ما خواستند که نام‌هایشان را پنهان نگاه داریم، از ما خواستند که نام‌هایشان را "بدلیل امنیتی" پنهان نگاه داریم. و ما نیز همچنان می‌کنیم که ایشان خواستند.

آقایان آهنگر باشی و بجه مشهد نیز می‌خواستند، و در حقیقت اصرار داشتند که، در گروه داوران مسابقه راه یابند. اما ما نگذاشتیم. به دو دلیل: نخست این که آقای آهنگر باشی سردبیر آهنگر است (امام خمینی)؛ و سردبیر باید سردبیری یکنه، نه حکومت (نخست وزیر: شایور بختیار). دوم این که آقای بجه مشهد، به دلیل‌هایی که بر ما پوشیده نیست، از آقای فرهنگ پایدار به هیچ روی دل خوشی ندارد. خود آقای فرهنگ پایدار بر آن است که آقای بجه مشهد خودش خیلی خوب می‌داند که شعر او از شعر او - یعنی که شعر آقای فرهنگ پایدار از شعر آقای بجه مشهد - خیلی بهتر است. این چگونگی، اما، برای ما مهم نیست. مهم برای ما، این است که می‌دانیم که آقای بجه مشهد می‌خواهد سر به تن آقای - طفلکی - فرهنگ پایدار نباشد. و، خوب، روشن است که چنین آدمی را نمی‌شود در گروه داوران مسابقه راه داد. می‌شود؟ به گفته استاد نیسان، شاعر نام‌آور کیهان لندن،

خشم و کین کور و کورت دارد، بدان؛ کور و کر در دل، این را غم بدان. یعنی که خشم و کین چشم و گوش دلت را کور و کر می‌کند، ای فلان! باری.

گروه داوران مسابقه ما، در روز شانزدهم همین ماه (هجری قمری یا میلادی شمسی؟ فرقی نمی‌کند)، در تالاری در دانشگاه کیهان لندن،
خشم و کین کور و کورت دارد، بدان؛ کور و کر در دل، این را غم بدان. یعنی که خشم و کین چشم و گوش دلت را کور و کر می‌کند، ای فلان! باری.
گروه داوران مسابقه ما، در روز شانزدهم همین ماه (هجری قمری یا میلادی شمسی؟ فرقی نمی‌کند)، در تالاری در دانشگاه کیهان لندن،
خشم و کین کور و کورت دارد، بدان؛ کور و کر در دل، این را غم بدان. یعنی که خشم و کین چشم و گوش دلت را کور و کر می‌کند، ای فلان! باری.
گروه داوران مسابقه ما، در روز شانزدهم همین ماه (هجری قمری یا میلادی شمسی؟ فرقی نمی‌کند)، در تالاری در دانشگاه کیهان لندن،
خشم و کین کور و کورت دارد، بدان؛ کور و کر در دل، این را غم بدان. یعنی که خشم و کین چشم و گوش دلت را کور و کر می‌کند، ای فلان! باری.
گروه داوران مسابقه ما، در روز شانزدهم همین ماه (هجری قمری یا میلادی شمسی؟ فرقی نمی‌کند)، در تالاری در دانشگاه کیهان لندن،
خشم و کین کور و کورت دارد، بدان؛ کور و کر در دل، این را غم بدان. یعنی که خشم و کین چشم و گوش دلت را کور و کر می‌کند، ای فلان! باری.
گروه داوران مسابقه ما، در روز شانزدهم همین ماه (هجری قمری یا میلادی شمسی؟ فرقی نمی‌کند)، در تالاری در دانشگاه کیهان لندن،
خشم و کین کور و کورت دارد، بدان؛ کور و کر در دل، این را غم بدان. یعنی که خشم و کین چشم و گوش دلت را کور و کر می‌کند، ای فلان! باری.

مردمان بازشاه می‌خواهند
گفت: "بینی خمینی جلاد
چه فجا ببع به ملک کی کرده ست؟
مرگ زاری ز سقزوبانه
و امل و شوش و طوس وری کرده ست.
منع بی‌کرده و خود از خون می
وزدل خلق جام بی کرده ست.
آنچه او کرده با مسلمانان
هیتلریا یهود کی کرده ست؟
اسب تا زنده، تکامل را
اوبه شمشیر جهل پی کرده ست.
مردمان باز شاه می‌خواهند،
از پس کارها که وی کرده ست."
گفتیم: "ری، طریقی دوزخ را،
بر خرجه، شیخ طی کرده ست.
لیکن ایله کسی کند تکرار
آزمونی که پی زیپی کرده ست.
سلطنت باز گردد، ارتار تاریخ
بخورد آنچه را که پی کرده ست."
ب. م. نکته‌یاب

مصلح: پنج تن که اینشن کم نیستند. شاعران از جان گذشته‌ای که، گرچه "منور جوان" اند و، به سخن بیهقی، در سخن موی به دو نیم شکافتد و دست بسیار کس در خاک مالد، عیج یک را عوانی جز این در سر نیست که، در راه اسلام عزیز، سر و پیکرشان به دو نیم شکافته آید و در خاک مالیده. انشاء الله.

الف: "متبرک یاد نام" هاشان به ترتیب الفبا: ۱- امام امت (به روایت بجه مشهد، که، به ادعای خودش، "از روی فروتنی" و، به ادعای آقای فرهنگ پایدار، "به انگیزه‌های ناجوانمردانه"، خود را فرهنگ پایدار نامیده است)، ۲- به کاشان (با دو شعر)، ۳- به آفرید، ۴- فرهنگ پایدار، ۵- کمرو.

امام امت، یعنی شعر ایشان را در مسابقه شرکت ندادیم. به دو دلیل: نخست این که الشعر الامام الشعرو یعنی همانا به درستی که این است و جز این نیست و بر منکرش لعنت که هر گونه شعری از امام و پیوسته و مرجع تقلید شیعیان جهان باید الهام بخش و سر مشق و الگوی راهنمای همه شاعران جهان باشد، و هست، در سرودن هر گونه‌ای از شعر. و، پس، شرکت دادن شعر امام امت در مسابقه به این می‌مانست که - البته بلا تشبیه - از استادی دانشمند و نام‌آور بخوانیم که خود او نیز به پرسش‌های امتحانی دانشجویان خویش پاسخ گوید. و نرسد که، خوب، مگر چه اشکالی دارد این کار. اشکال کار در این است که استاد بیرون نیاید؛ و، اوقت می‌دانید که دشمنان اسلام چه جار و جنجالی به پا خواهند کرد؟ و دوم این که امام امت، گذشته از پیشوانی دینی، بار سنگین رهبری سیاسی - اجتماعی - اجتماعی - فرنگی - هنری - قومی - تاریخی - جغرافیایی - حقوقی - ارتسی - پاسدارن جمهوری اسلامی را نیز بر دوش مبارک خود دارند؛ و در جمهوری اسلامی، چنان که امام بزرگوار در جای دیگری از همین گزارش کنونی ما خواهند فرمود، "لکن این طور نباشد که
... خدای ناکرده، جایزه‌ها را بگیرند از آقایان شاعران و نویسندگان اسلام، جایزه‌ها را می‌دهند به آقایان که زحمت کشیده‌اند آمده‌اند اینجا نشسته‌اند شعر درست کرده‌اند." حال آن که، اگر شعر امام امت را در مسابقه شرکت می‌دادیم، این طور می‌بود که ما ناگزیر می‌شدیم جایزه‌ها را بگیریم از آقایان شاعران. لکن ما می‌خواهیم جایزه‌ها را بدعیم به ایشان. انشاء الله.
و دوم تر این که آقای بجه مشهد، راون زود خشم شعر امام، به ما پر خاش کرده بودند که: - اصلاً خودتان عم می‌فهمید چه دارید

یادداشت سردبیر

در شماره آینده، شعر آقای به آفرید، تنی از برندگان دوگانه خود در ردیف اول، را چاپ خواهیم کرد. البته، به دو شرط:

و، اما، در این شماره، شعر دوم آقای بچه کاشان، تنی دیگر از برندگان دوگانه ما در ردیف اول، را خواهیم خواند.

آقای بچه کاشان، چنان که خواهیم دید، گویا آنچه را که "روحیه دموکراتیک" نامیده می‌شود با "سرج و مرج طلبی" یکی گرفته‌اند و، از همین رو، به خود اجازه داده‌اند که در شعر خود به ما پیشنهاد کنند که دنباله کار را "به دریا رود" بسپاریم. یعنی که کشتک!

از این رو، ما نمی‌توانیم ناگفته بگذاریم که، اگر نجیب‌پسود که الشاعر کالجنون، یعنی که "شاعران دیوانگان باشند و بی‌واکر نمی‌بودند که ایشان تنی از برندگان دوگانه ما در ردیف اول (بخوان مفسد فی الارض) شناخته شده‌اند، یعنی که کارشان از دیدگاه ما به هر حال ساخته است، در همین جا و عم اکثون به ایشان می‌گفتم - و در آینده نزدیک به ایشان نشان می‌دادیم - که شکستن دیسپلین سازمانی و مخالفت کردن در کار سردبیر گریه خند، برای هواداران این سازمان، چه فرجام شومی خواهد داشت. ب. م. سردبیر

از دین

دینی که ابدال در آن نیست ناقص است. زهدی که صدوبال در آن نیست ناقص است.

بی شیخنا به "حوزه علمیه" دل میند؛ بیخوله گرشغال در آن نیست ناقص است.

هرگز مباد کشور دین بی "قضات شرع"؛ اسطبل اگر که مال در آن نیست ناقص است.

اسلام را جنایت بی‌حد و خش است، چون وحشت اگر کمال در آن نیست ناقص است.

اوباش را به دست جماعتی که آیتی از ذات ذوالجلال در آن نیست ناقص است.

از دین مجوی راه، که آشین را هزن گرفتارت وقتال در آن نیست ناقص است.

از دین مجوفلاح، که ذات ظلام اگر گمراهی و ضلال در آن نیست ناقص است.

از دین مجوی عشق، که انبار جهل اگر از کینه صدجوال در آن نیست ناقص است.

از دین شراب مهرمجو، زانکه جام‌کین گرزهر دیرسال در آن نیست ناقص است.

از دین مجوحیات، که دریای نیستی گرگشتی زوال در آن نیست ناقص است.

آهنگرا، جریده شوخت چو شعر من هرگاه اعتدال در آن نیست ناقص است.

فعلی که "انفعال" نشد کار ساز نیست؛ وطنی که انفعال در آن نیست ناقص است.

گفتم چنان، که غیر ندادند چه گفته‌ام؛ ستری که صدسوال در آن نیست ناقص است.

این شعرا بگرو بیا را به لطف طبع؛ با غی که سبب کمال در آن نیست ناقص است.

باغ تو آن جریده و سیب من این سرود؛ اینک زمین به "بچه" مشهد "رسان درود.

مردم زهره "آل در آن نیست ناقص است"؛ با اوبگو: "ردیف" در این شهر قحط بود؟

از جورا این "ردیف" توجا نم‌به لب رسید، وز فکر "ناقص است" نیا ردمی غنود.

بس کن، که بی‌مسابقه تسلیم می‌شویم، وین مشر "ناقص است" به دریا سپارورود.

بچه کاشان

برتر از حماسه و قرائر از انقلاب
دنباله با زدید کردن امیدامامت
مریای لایشگاه نفت آبادان را، این بار
تنها به علت کمبود جا و نه دیگر به
این دلیل که حرف مردیکی است می‌ماند
برای شما ره، پس از شما ره آینده.
ف. ب. یادبیر

اسماعیل خوئی

امام توفانکاران

به گفت، پس برتر از بدترین بدکفتاران،
به کرده، پس برتر از بدترین بدکرداران،

امام سیزدهم برنشته است به منبر،
به جایگاه امامت، به پایگاه جماران.

به زیر ابروی او، چون به زیر بوته خاری،
نگاه قاهر او چون نگاه ساحر ماران.

رخان او چو لبانش، لبان او چو رخانش،
گرفته رنگ شقایق ز رنگ خون هزاران.

مشارب تنگش بر فراز ریش مَعْفَر
چو یال کوه آستر فراز دُمب حماران.

هماره، یاب نه نشستن به گونه گونی پیر
و یاب نه دست تکاندن به سان شاخ چناران.

عوام حزب الهی ز نندبوسه به دستش،
چو ما کیانانی از فرط جوع سرکین خواران.

به حیرت از بدی او بدان جمله زمان ها،
خجل زداعیه او تمام داعیه داران.

هزار بار کم از او، به خون خلقان خوردن،
امیر لشکر ترکان، سر سپاه ستاران.

نه هیچ شهر که از او نگشته پهنه دشتی،
نه هیچ پهنه دشتی کز او نگشته مزاران.

عبای او، به مثل، ابری از اسافل دوزخ،
هزار دریا طوفان خوف و خورش باران.

بکاشت باد و توفان خویش کرد در شاه؛
در وجه تا بکنند این امام توفانکاران.

طلایه داران خواهد سپاه خلق به جنبش،
خوشا شکفتن خورشید در خورش سواران.

نهم تیر ۶۴ - لندن

برنده اول يك مسابقه باشند؟
سخنگو گفت:

"چطور نمی‌شود، آقا! می‌بینید که ما خودمان داریم عمین کار را می‌کنیم. الوجود مشیت امکان."

آقای مسکرا بادی، لبخند زان، گفت:
"گفت مادر زرن نمی‌شود، گفت ما..."

"حیا کنید، آقای مسکرا بادی!"
آقای بچه مشهد قهقهه زد که:

"اما این مسخره است. این نفس آشکارترین اصول ریاضی است. به این می‌ماند که بگویند دو برابر است با یک."

"نگوید، آقا، این حرف را. مگر اصول ریاضی از دایره حکم خدا بیرون اند؟ قادر متعالی که دو برابر با دو قرار داده است، هر وقت صلاح بداند، و در هر زمینه‌ای که لازم باشد، کاری می‌کند که دو برابر شود با یک."

برای نمونه، به نظر شما، آقای محترم، یک پاسدار اسلام با یک مفسد فی‌الارض بر روی هم، یعنی - بیخشید - با هم، می‌شوند چند نفر؟

آقای بچه مشهد گفت:
"خوب، معلوم است. دو نفر."

سخنگو انگشت اشاره دست راست خود را به نشانه وحدت بالا برد و به نشانه تهدید تکان داد و خروشید که:

"نه، آقا! پاسدار اسلام، به حکم خدا، مفسد فی‌الارض را می‌کشد و می‌شود یک نفر."

آقای بچه مشهد می‌خواست چیزی بگوید. اما سخنگو مجالش نداد. خروشان‌تر از پیش، فریاد زد که:

"بی‌سوادی عم حدی دارد، آقا! بروید بخوانید. بروید فقه اسلام را بخوانید. دو زن برابر است با یک مرد، در زمینه‌های بسیاری. این را دیگر عمر کودک دبستانی می‌داند. و، اصولاً، حرف بر سر یک و دو نیست. در اسلام، هر عددی - تکرار می‌کنم: هر عددی - می‌تواند برابر باشد با هر عدد دیگری. کافیست که خدا بخواهد، یا که امام امت بفرمایند. برای نمونه، جمعیت ایران چقدر است؟ چهل میلیون نفر؟ یا کمتر؟ یا بیشتر؟ فرقی نمی‌کند. کافیست که امام بزرگوار - انشاء الله - حرف آخر خود را بزنند تا ببینید به چه آسانی، به عون حزب الله، چهل میلیون برابر می‌شود یا دو میلیون، یا کمتر، یا بیشتر. فرقی نمی‌کند، آقا!"

آقای بچه مشهد دیگر چیزی نگفت. یعنی انگار دیگر چیزی نداشت که بگوید. از جای خود برخاست و، با رنگی پریده و با گامهایی لرزان، آنگرخانه را به نشانه اعتراض ترک کرد. دنباله در شماره دیگر

از ترس، داشتند پس می‌افتادند. مگر نمی‌دیدید؟ انگار تازه پی برده بودند که مسابقه ما به راستی جدی ست."
آقای امام دوست، سخنگوی گروه داوران - که از اینجای گزارش به بعد تنها "سخنگو" نامیده خواهد شد - فرید که:
"در اسلام، با کسی شوخی ندارند که کار دین که شوخی بر نمی‌دارد، آقا! آدم‌عاشی پیدا می‌شوندخا!"

آقای محب الاسلام، به طنز، در آمد که:
"خدارا شکر که آقایان بچه کاشان و به آفرید اینجا نیستند. وگرنه ایشان هم، به نمی‌دانم چه بهانه‌ای، نبد می‌زدند زیرش. آبرو ریزی می‌شود، به خدا نمی‌شود که مسابقه داشته باشیم و برنده نداشته باشیم که. به خدا..."

آقای مسکرا بادی گفت:
"داریم، قربان! داریم. هنوز، آقایان بچه کاشان و به آفرید را داریم. سخت نگرییم. آقایان فرهنگ پایدار و م. کمرو را کنار می‌گذاریم. مهم نیست. خواغش می‌کنم بنشینید گزارش تان را درست کنید، آقای امام دوست!"

آقای امام دوست، یعنی سخنگو، نشست به دستگیری کردن گزارش کار و، پس از چندین و چند دقیقه، سر برداشت که:
"بسیار خوب، بخوانم؟"
داوران گفتند:
"بخوانید."

او آغاز کرد به خواندن، یعنی دوباره خواندن:
"بسمه تعالی"

اکنون دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست که نیمه یوشیج مسلمان نبوده و توکر و جاسوس انگلیسی‌ها بوده است. و بی‌دلیل نیست که..."

آقای پرسشگر، با آنگی از گلایه در صدایش، گفت:
"اینجا هایش را که خوانده بودید، آقای امام دوست!"

سخنگو گفت:
"از باب تذکار است، آقا!"

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شوم نا مکرر است.

خداوند تبارک و تعالی یک قصه بیشتر که نداشته است برای گفتن به آدمیزاد. اگر این قصه را خداوند تبارک و تعالی صد و بیست و چهار هزار بار، یعنی از زبان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، تکرار می‌فرماید برای این است که می‌داند آدمیزاد چه جانور کم فهم و کند فهم و دیر فهم و فراموشکار است. بیخبران صلوات الله علیهم اجمعین عم سمین طور. امام امت سم، اگر هر کدام از فرمایش سالی پیامبرگونه خود را هزار بار تکرار می‌فرماید، برای همین است: برای این است که میزان سوش و فهم و حافظه ما را خیلی خوب می‌شناسند. حقایق را باید به کرات یادآوری کرد، آقا! تکرار، وقتی از باب تذکار باشد، شواب دارد. امر به معروف و نهی از منکر..."

آقای مسکرا بادی سخن او را برید که:
"با این عمه، خواغش می‌کنیم از بازخوانی مقدمه گزارش بگذرید. ما که می‌دانیم شما چه نوشته‌اید."

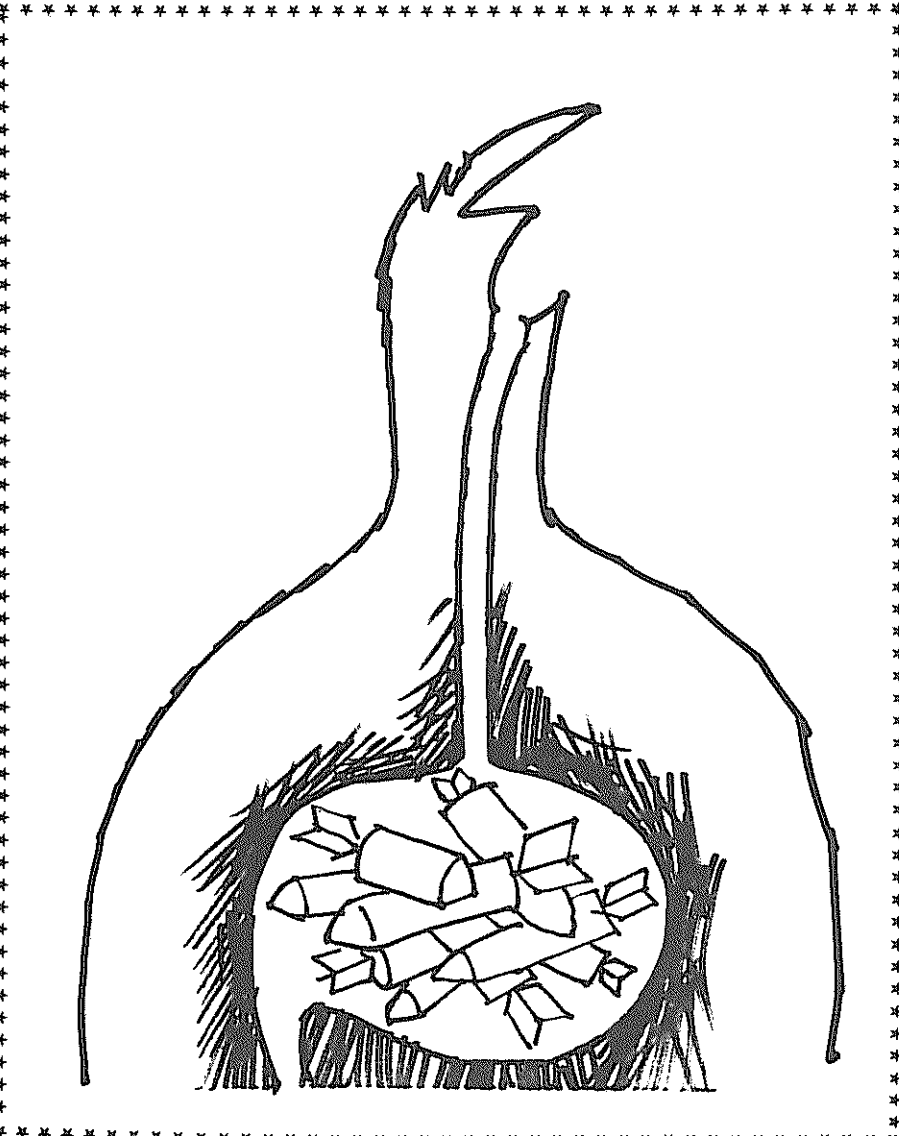
سخنگو در چشمان دیگر داوران نگرست و دید که ایشان نیز، عمه، سخن آقای مسکرا بادی را با سر تایید می‌کنند. به ناگزیر پذیرفت که کوتاه بیاید. گفت:

"بسیار خوب. پس، بگذارید از اینجا پیش بخوانم."
و خواند:

"ما، گروه داوران مسابقه ادبی آنگر، شعری شاعران ارجمند آقایان به آفرید و بچه کاشان را به دقت بررسی کرده‌ام؛ و برانیم که شعری دوگانه آقای بچه کاشان یکی از یکی بهتر است، یعنی که اولی از دومی بهتر است و دومی از اولی بهتر است، و عریک از آنها به جداگانه و هر دوی آنها با هم از شعر آقای به آفرید بهتر است؛ و شعر آقای به آفرید از سر یک از شعری آقای بچه کاشان به تنهایی و از هر دوی آنها با هم بهتر است و، حتی، از خودش هم بهتر است. از این رو، مایه افتخار ماست که، به پیروی از منویات عالییه امام فرهنگ گستر و هنر پرور و شعر دوست خود، آقایان به آفرید و بچه کاشان، سر دو، را برندگان اول مسابقه ادبی آنگر اعلام داریم."

و، اما، درباره...
و، اما، آقای بچه مشهد، که تا این هنگام مثل بچه آدم در گوشه‌ای نشسته بود و تنها گاهی به شیطنت لبخند می‌زد، انگار دیگر نتوانست جلو خود را نگاه دارد. رفته سخن سخنگو را برید که:

"نغمیمد! چگونه می‌شود دو نفر



کادته در جنگل ماندران

از م. نارضا

۷۰

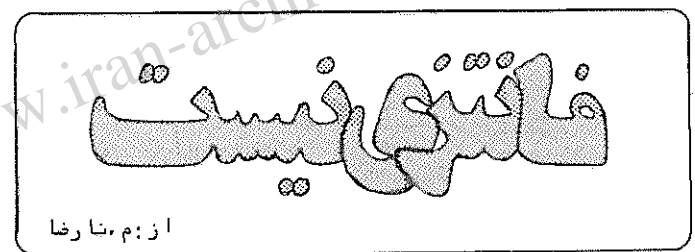
تعدیل مالکیت اربابانه

صبح طربناک طلوعی بلند
گیسوی خورشید به دریا کمند
آبی آرام، متن آسمان
سرخ‌شاداب فلق زیب آن
خط افق روشن و دریا کیود
ابر تن آتش و بلا کیود
جنگل برخاسته از خواب نوش
داده به مرغان پیرا و زگوش
چون شنل آویخته از دوش و بر
خرمنی زگیسوی زرتا زخور
شادی سرسبزی سرشار بر برگ
اشک سحرمانده به رخسار برگ
"پنجه علی" کرده حمایل تفنگ
بسته چپ و راست قفا رفتنگ
راهی جنگل شده همراه او
مردوزنی چند نه دلخواه او
برتنشان تنگ لباس شکار
بررخشان از می دوشین خمار
تا زبیکه چنبد به دنبا لشان
بوی گشان روی علفها دوان

صحبت "صیوروت تعدیل" بود
مشورت "شویه" تبدیل بود
توصیه شد ثبت شود شرکتی
دهکده از مایه آن، قسمتی
با زخرد سا بقه برزگر
بیخ رعیت کندا زبوم و بر
روی عمل جانب دریا کند
چند هفتل تعبیه آتجا کند
دهکده را با دوسه میدان کشی
خانه ودگان و خیابان کشی
رونق و آرایش شهری دهد
راهی از آن جانب جنگل نهد
جنگل را سا زدویلاوباغ
از همه سو جا ده و نصب چراغ
رسم کشاروزی را نوکند
مزرعه و صنعت، هم سوکند
"گا و سرا" را بکشید پای کوه
دام دهد پرورش از هر گروه
جای رعیت که رود از زمی
پرشودا زکا رگرموسمی

سودکزیب کا سبی آید به دست
هست فزون از رقم یک به شصت
گرچه نمی‌دانست "تعدیل" چیست
بود عیان نفع و ضرر آن کیست
آمده بودند وکیل و وزیر
همراه رباب، مشا رومشیر
تا که رهی تازه محقق کنند
حق رعیت را تا حق کنند
داد زد: "ای دادا زین رسم و راه
شیخ دغل، شاه دغا، ما تبا ه
این چه قرار است و چه سامان کار
آی چه پستی تو عموروزگار
نی غلظم پست نئی، این منم
کز تونیا موختمی چون کنم"
کلبه شدا زیر تو خورشید زرد
با زهم اندیشه رها یش نکرد
تا که سرانجام دلش پرکشید
از قفس کلبه چومرغی پرید
"حاج نجف" پشت در استاده بود
سفره، همسایگی آما ده بود
گفته شد آنجا همه از خوب و زشت
آنچه که در خانه و زمین و کشت
بیشتر بین قسمت این گفت و گو
بود غم "ترگس" و طفلان او
با دشا ز "حیدر" و نا کا می اش
آن به خفا کشتن و بدنا می اش
"پنجه علی" گفت پس از آن شکست
شرم ده از قمه "حیدر" پس است
آنچه که شد قابل نکرا نیست
طفل من و کودک "حیدر" یکی است
نیست اگر سایه "حیدر" به جا
هست به جا پنجه قدرت مرا
وای اگر شیخ خطایی کند
زندگی خویش فنا می کند

مویی اگر از سرشان کم شود
دهکده بر شیخ به ما تم شود
تا شرب بزم سخن گرم بود
لحن سخن گفتنشان نرم بود
شب که سرا زدا من دریا کشید
گشت یکی، سرخ و سیاه و سفید
"پنجه علی" جانب قایق چمان
قایق را داد به آب روان
رشته سکان ز زمین و استد
دردل تاریکی شب، دور شد
فجر که از دامن مشرق دمید
درا فقا افتاد شیبا رسفید
چون همه شب "پنجه علی" بی صدا
قایق را کرده ساحل رها
لیک نه از سایه خود دشت بیم
نی زبهم خوردن بال نسیم
شوفرا رباب قرق کرده بود
سایه زاندا رم هم آنجا نبود
صید به دستوری ارباب بود
مختص سوقات ارباب بود
روز که برده دهکده گسترده شد
"پنجه علی" رهسپار جا شد
او که از وضع عدل آزرده بود
نیم شبان عزم سفر کرده بود
شهر اگر غربت دلگیر داشت
خرج گران گردن او می گذاشت
در عوض از محنت ده دور بود
پاک زیبیگاری معذور بود
خفت جان کندن در روستا
بود ز آزا دی شهری جدا
از طرفی در پی کاری خطیر
بود سفر کردن او ناگزیر
با یه آن را ز که در سینه داشت
با کسی از سینه بیرون می گذاشت



جناب سروان و آقای سفیر

از میان شرکای نمایشگاه انومبیل "سانترال" در امیرآباد،
"وزیری" بود که قیافه غلط اندازی داشت. مشخص، مهربان، کم حرف
و نادره گو، همیشه عم او بود که دست آخر معامله را جوش می‌داد.
بالا می‌نست، پشت میز بزرگ و ژست مدیرانه می‌گرفت و با اینکه
همیشه مست بود مرکز چهره و حرف زدنش چیزی نشان نمی‌داد
و حواسش کاملاً سر جا بود.
یکروز، "وزیری" در نمایشگاه پیدا نشد و دم غروب معلوم شد
به دنبال یک باخت بزرگ تازه، برای بار صدم زن و بچه اش را به امان
خدا رها کرده و غیبش زده است. بین شرکای زبل "وزیری" بدگویی
از او شروع شد. بیشتر از همه "شاطر آقا" کلافه بود. "شاطر آقا"
که از همه به "وزیری" نزدیکتر بود، از نوکیسه سایی بود که مو را
از ماست می‌کشید، و خیلی مواظب "وزیری" بود. با این وصف
روز پیش یک قلم صد و پنجاه هزار تومان برای یک معامله به "وزیری"
داده بود، و شب گذشته، "وزیری" بازی را در قمارخانه با بیمین پول
شروع کرده بود. منتهای شرکای دیگر، عقیده داشتند "شاطر آقا" جایی
نمی‌جوید نه اب زبیرش برود.
در نمایشگاه مدتی بود که دیگر آقای "وزیری" سهمی نداشت،
سهم او را به ندیج "شاطر آقا" خریده بود و "وزیری" در واقع آنجا
لولوی سر خرمن بود و امرش از جور کردن معامله‌ها در نمایشگاه
می‌گذشت. شرکا داشتند از کشادبازیهای آقای "وزیری" حرف می‌زدند
که سر و کلاه ماموران اجرای دادگستری آنجا پیدا شد. آنها آمده
بودند اموال آقای "وزیری" را ضبط کنند. ده سهم از سهام نمایشگاه
و خانه مسکونی زن و فرزندانش، و حسابهای شرکت. زیاد طول نکشید
که ماموران اجرا صورتجلسه کردند. آقای "وزیری" سروان سابق، آه
در بساط ندارد. نه سهمی در نمایشگاه و نه خانه‌یی برای تصرف
خانه ملک همسرش بوده است و آقای "وزیری" آنرا سه جا جداگانه
به نام سه نفر قولنامه کرده است و بابت آن تصدیق دریافت تمام
پول خانه را نوشته است. و آن سه نفر باید بر سرخانه‌یی که متعلق
به دیگران است مشکلاتشان را با عم حل کنند.
هنوز صورتجلسه تمام نشده بود که خانم "وزیری" ناله‌کنان به
نمایشگاه آمد و دست به دامن "شاطر آقا" شد که این مرتیکه
دلیل مرده با جعل سند، خونه منو به نصف قیمت در محضر و اگذار
کرده، معلوم نیست ازین نشمه‌ها که دور و برش می‌پلکند کدوم تیر
غیب خورده‌یی چادر نماز رو سرش انداخته و جای من توی محضر پای
سند امضا گذاشته حالا خریدار اومده اخطار آورده که ظرف ۱۵ روز
خونه رو تخلیه کنم!

آقای "وزیری" ظرف یکی دو ماه، ۳ میلیون تومان کلانبرداری
کرده گم شده بود، اما آشنا می‌دانستند که او بهتر از تهران
جایی برای مخفی شدن پیدا نمی‌کند.
البته، این کار اول و دوم آقای "وزیری" نبود، او را عفت
سال پیش سر نمین کلانبرداریها و بالا کشیدن، از ارتش اخراج
کرده بودند، شانسی که آورده بود این بود که به علت آلودگی روستا،
در پرونده اخراجش موضوع حیف و میل اموال ارتش، مبهم مانده
بود و عمه فکر می‌کردند اخراج "وزیری" بابت تمرد یا سهل انگاری
بوده است. "شاطر آقا" که بیشتر از همه به جیک و بیگ طرف آشنا
بود می‌گفت لامصب نطفه اش یا دروغ بسته شده، این مرتیکه سروان
کجا بود، عمردیف استوار افزارمند ارتش بود که در پست انباردارن
تسلیحات خدمت می‌کرد، منتهای ردیف پست او سروانی بود.
عاقبت عم این آقای "وزیری" را که آب شده و به زمین فرو رفته
بود، در ماه بعد "شاطر آقا" پیدا کرد. درست یک خیابان پشت
محل فروشگاه، نیش پیچ، "وزیری" عکاسخانه مدرنی را خریده بود،
یا آنجا شریک شده بود، شریک دیگر، خانم خوش آب و رنگی بود
که با "وزیری" در عمان اپارتمان شیک عکاسخانه زندگی می‌کرد
و از زن و بچه‌های جناب سروان سابق خبر نداشت. "وزیری" قول
داد پول "شاطر آقا" را با حساب ربح آن برگرداند و خواهش کرد،
که شتر دیدی، ندیدی!
ولی بدشانسی او بود یا کارکتگی همسرش، یک شب که پشت
رل اتومبیل کورسی منتظر خانم شریکش بود تا به "آ بعلی" برود
همسرش با دو بچه تخس سر رسید و گریبانش را گرفت. و همزمان
خانم شریک هم، با لباس شب از در ساختمان بیرون آمد. آقای
"وزیری" که هوا را پس دید خانم‌ها را به جان عم انداخت و پا
روی گاز گذاشت و گریخت.
مدتها کسی نمی‌دانست آقای "وزیری" کجاست. اما مردی که
سالها قاپ قمارخانه‌ها شده بود حالا عم که مخفی می‌شد کجا
می‌توانست باشد؟ گاهی آشنایان او در نمایشگاه‌های طرف زاله و
جاده قدیم صدایش را تلفتی می‌شنیدند که از یک "اکازبون" حرف
می‌زد، و بعد در نقطه‌یی دور افتاده، قرار می‌گذاشت و شبانه، عینک
دودی به چشم، اتومبیلی را که "اکازبون" معرفی کرده بود می‌آورد،
از پنجاه هزار شروع می‌کرد و عاقبت به دوازده تا راضی می‌شد و
معامله که جوش می‌خورد، غیبش می‌زد. جالب این است که همه
آشنا دوستش داشتند، قیافه حق بجانبش حتی همسرش را گول
می‌زد، اما به هر حال پول بود، و معامله و نمی‌شد غافل ماند تا
با یک بیورث بردارد و به قمارخانه ناشناسی پناه ببرد. این بود
که در این رابطه عم رفا چارچشمی مواظبش بودند.
به حساب دقیق، تا آن روز که ۴۵ سال از عمرش می‌گذشت ۳۵
میلیون تومان توی قمارخانه‌ها نابود کرده بود. "شاطر آقا" این
حساب را از تعداد و رقم کلاه‌هایی که برداشته بود، نگاه می‌داشت.
اجل بالای سرش بر می‌کشید. معلوم نبود بالآخره کی مامور اجرای
عدلیه - که چاشنی خور او بود - اجرای قانون را به اسکناسهای
پشت گلی آقای "وزیری" ترجیح می‌دهد. سهم عکاسخانه را عم دو جا
معامله کرده بود.
درست در سیاهترین روزهای پلیسی آقای "وزیری" اوضاع بهم
خورد؛ اعتصابهای عمومی شروع شد و بعد عم انقلاب. و در این
بازار آشفته، کم کم سر و کلاه آقای "وزیری" اینجا و آنجا پیدا
شد. بازار شامی بود، و مثل هزاران آدم ریز و درشت دیگر از قماش
خودش، آقای "وزیری" هم مانعی نمی‌دید که آفتابی شود. منتها

جنگل گسترده بر روی دشت
گاه در آن چشمگی می‌گذشت
مردوزنان پرسه به هروسزدند
چندین قرقاول و آهوزدند
شوفرا رباب، لب جوی آب
کرده با بزمی پر آب و تاب
جمله نشستند بی عیش و نوش
"پنجه علی" گوش سرا با خموش
دورتر از آتش جایی خزید
گرچه نمی‌دید ولی می‌شنید
خنده و خوش طبعی و فریا دبود
جا ذبیه، سرکش اضا دبود
عشوه گریبای پری لعبتان
موجزنان با تف می توان
شور برانگیخته بود و سرور
لیک از وعیش و طرب بود دور
از زن شهری دلش آزرده بود
شور جوانی به دلش مرده بود
هوش و حواس دگری داشت او
داشت به دل رازی از جاست او
در پی این بود کزان پرده پوش
پرده بر اندازد با گوش هوش
هرچه سخن بر لب هرکس گذشت
جمله در اندیشه او ضبط گشت
آن سخنان خالصه که ارباب گفت
و آنچه که در پاستخ آنها شفت
عاقبت آن جمع طربناک و شاد
دل به رها کردن جنگل نهاد
خوب که انواع طرب ساختند
خرم و خوش جای بپرداختند
بردر "ارباب سرا" هرچه بود
شوفرا رباب شتابان ربود
نیز شکاری که از وی بود راست
تازه ازوماهی آزاد خواست
حالا در خلوت تنهای خویش
"پنجه علی" از بی سودای خویش
یک به یک آنها که سپردی به یاد
چینه صفت بر سر هم می نهاد
تا گره مشکل خود واکند
وزسخنی حل معما کند

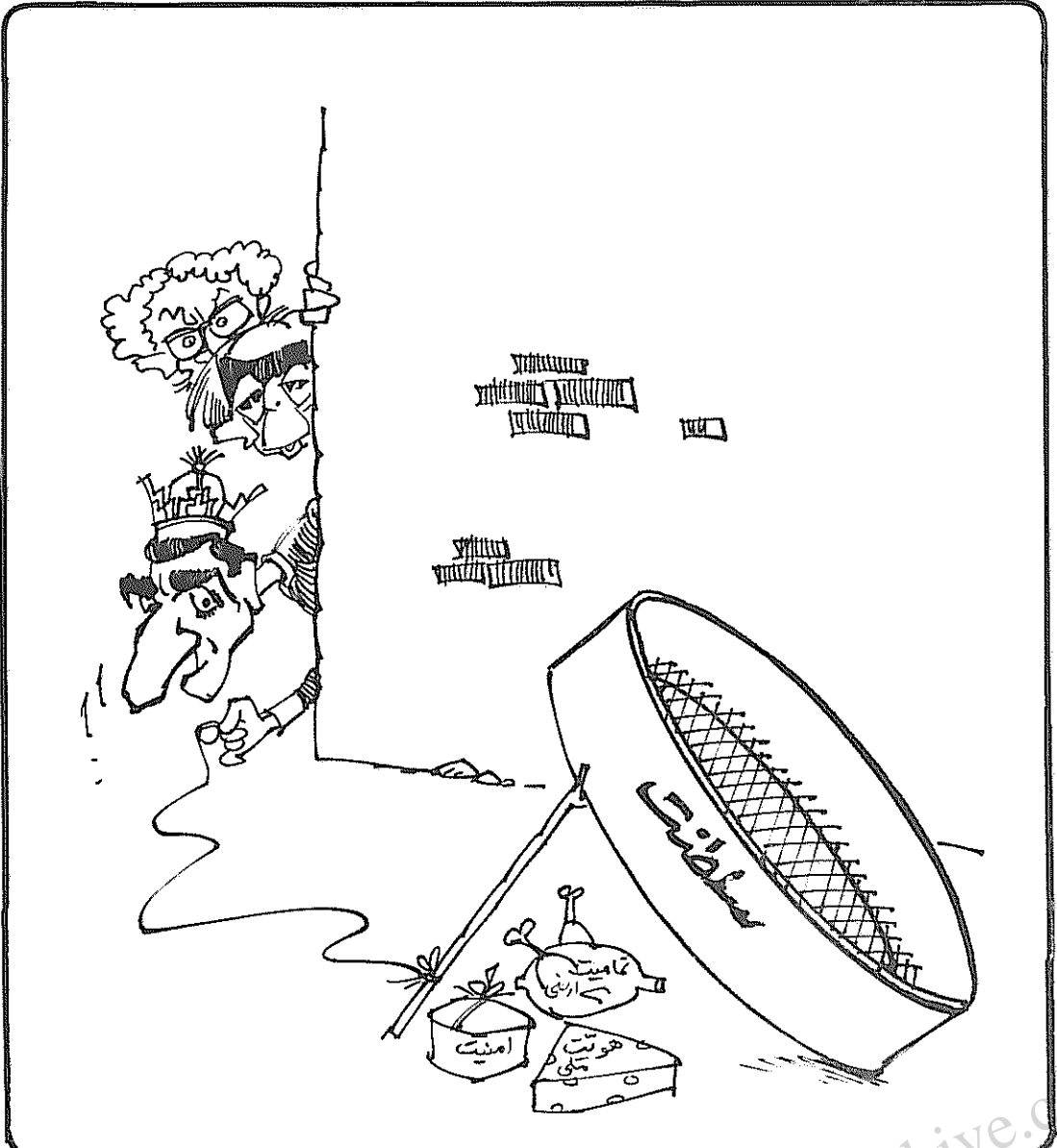
شاه که با یاری آیات قم گشت کمر بسته کنسرسیوم نقش "امینی" که پس از قال "نفت شده جا شهریه" "دلال نفت" داعیه خلق که شد با مال مزدخانت، که نصیب رجال وحشت ورعی که فضا را گرفت تا که ز تو قدرت شه پای گرفت موج جدیدی که هویدا شده است باز "سیا" گرم تقلا شده است شهر که پر مشغله و ما ج راست ده که ازین مسئله را هش جدا است

"پیوه" به او گفت: چهل سال پیش حزب دموکرات در اهداف خویش برلدهدقان که زمین نداشت مدخل تقسیم را ضی گذاشت لیک "رضا خان" که به قدرت رسید شدستم و محنت دهقان شدید سنت اربابی ده کرد گل گشت "رضا خان" خودش ارباب کل حال - که گردیده ز نوروزگار وضع شه و دولت او گشته زار از غم دهقان نه، که در حفظ شاه کرده "سیا" نقشه خود رو به راه ورنه "امینی" که خودش مالک است از چه کمردری "تعدیل" بست؟ صحبت "تعدیل زمین" قصه می است دولت را جرات تعدیل نیست معنی تعدیل زمین روشن است آنکه کندگشت، از خرمن است هر که نسق دارد در روی خاک حق نسق دارد بر روی خاک مجری قانون به وکالت از و همرا ارباب کندگشت و گو گیرد از ارباب زمین با بها باز فروشد به رعایا، جدا "نامام"

گرسودا فسانه تعدیل راست نحصه تعدیل حدیثی جداست مالک و ارباب ز روی صواب هست مخیر که کند انتخاب جای پذیرفتن "تعدیل ملک" مشرب قانونی "تبدیل ملک" با ز خرید در ده، حق نسق قطع کند را بطه ما سبق کوچ دهد عده ما ز در حفظ کند ساکن متقا در ساکن ده، کار کرده شود دست وی از حاصل کوتاه شود هست کنون نقشه ارباب تو چاره کاری که بود در گرو

"پنجه علی" خوب که سنجید، دید فاصله بی هست در اینجا پدید هر چه که ارباب شریرو دغا بودی فرصت و واقع گرا "پیوه" که از "سابقه" آگا بود بی خبر از حال که در راه بود او وسط و این دو کنون از دوسو دشمنی و دوستی رو به رو داشت ره را ز راه ارباب دور لیک ره "پیوه" و او بود جور "پیوه" که پر دانش و بی تاب بود کاش به هشیاری ارباب بود "پنجه علی" بی پنده تشویش داشت شهر به سر مشغله خویش داشت گرچه بسی بود گرفتارده ما ندرده غافل و از کارده آنچه که می خواست اساسی نبود منشاء تغییر سیاسی نبود

شام که بر خاست زدشت کی بود "پنجه علی" دیگر در کلبه بود



خسرالدینیا والاخره پس از مدتها شایعه پردازی "پوزیسیون خارج مردم" درباره مرگ خمینی، با لخره خمینی مرد و خدای سلام عزیز، به علت علاقه مفراطیه او، و از آنجا که خودش بهشت و جهنم و برزخ را نگاه کند و هر کدا مرآه پسندید، برای اقامت برگزیند.

بیدیها ست که خمینی اول به سراغ بهشت رفت و آیت الله طالقانی را دید که جلودر آن ایستاده است. خواست وارد شود، طالقانی جلو او را گرفت و گفت: هیچ صلاحتان نیست که به اینجا بیایید، چون تمام جوانان مبارزی را که کشته اید، منتظر هستند تا شما را برسند. مرحوم ما مامت، تا چاره طرف جهنم رفت. اما آنجا هم دید که آیت الله بهشتی جلودر ایستاده و اشاره می کند که: "زودتر از اینجا تشریف ببرید، چون تمام اطفال و جوانانی که با وعده بهشت شما به اینجا آمده اند، منتظرند تا دقایق دلشان را سرتان خالی کنند." اما مرحوم را، با سرعت هر چه تمامتر از جهنم دور شد و به تنهایی جای باقی مانده، که برزخ بود، مراجعه کرد و در آنجا "مش قاسم" مستخدم "دانشی جان ناپلئون" را دید که جلودر نگهبانی می دهد. مش قاسم، تا خمینی را دید، به دو خود را به دانی جان رساند و خبرش کرد. دانی جان ناپلئون، با شنیدن خبر، از جا پرید و داد زد: "تفتیک منوبیاری که انگلیسیا اومدن، ملبورن: م. مسافر" در عملیات والفجر ۲۹۷۵۴ که سیاهان اسلام موفق به عبور از مرز و تصرف بخشی از خاک صدامیان کافر شدند، گریه نر، در محل حاضر شد و در روی خاک افتاد. ارتش اسلام که در حیرت مانده بود، از ایشان حکمت را پرسید. گریه نر گفت: اینهمه صدام به خاک می تاجا ور کرد، حالا ما می خوامیم به خورده به خاکش تاجا ور کنیم.

مشکلانی باقی بود و طلبکارها که دست کمی از خود او نداشتند، لحظه ای او را ول نمی کردند. بیکار یکی از طلبکارها به شوخی گفت: - جناب سروان! کاری نداره، برو قم خدمت امام، سهمی نفتتو از آقا بگیر، بیا قرضتو بده!

وزیری که در عین دائم مستی، همیشه عشیار بود و در موقع شناسی کمتر نظیر داشت، حرفی نزد، فقط خندید. اما یک هفته بعد، در نمایشگاه "اتو سانترال" سر و کله جناب سروان "وزیری" در لباس خدمت ظاهر شد و برق از چشم همکارانش پرید. همه حیرت کرده بودند، اول شوخی شروع شد و بعد سئوالها مساله را روشن کرد: در گرما گرم تلاش و بحث گروههای سیاسی، برای رژیم آینده مملکت توی سر زدنهای و درگیریهای مکتبی آنها در تهران، آقا در قم کار ایجاد افکار عمومی به سبک "رضا خان" را بی سر و صدا شروع کرده بود و یک هفته بود که آخوندیهای مامور، از سراسر مملکت، زائر و مسافر به قم روانه می کردند و در تهران و در شهرهای بزرگ و کوچک اموال فراریان اربامهری بود که مصادره می شد، و اندوخته حساب ۱۰۰ و موجودی حسابهای مصادره شده پشتوانه "آقای" امام شده بود. در قم، مردم را از پشت درخانه آقا تا چند کوچه تنگ و یک خیابان کوتاه روی هم انباشته بودند و در کنار یک کوچه بن بست دیگهای بزرگ آبگوشت سر بار بود که ظهر و شب، منتظران را سیر کنند. جمعیتها از دعوات و شهرها سرازیر شده بود، دنبال شفا، دنبال مشکل کشایی و دنبال شفاعت می گشت و گاه دو روز یا بیشتر در کوچه و خیابان قم سرگردان می ماند تا نوبت به او برسد. توی حیاط قدیمی بریز و بیاش و برو بیای سرسام آوری بود، جمعیت، دسته دسته در ردیفهای پنج نفری از قاصله ده متری تا در حیاط راهنمایی می شدند، و از دالان کوتاه نگذشته وسط راه، به اتاق چار دری قدم می گذاشتند که "آقا" روی تشکچه بی لای "شاه نشین" نشسته بود و چند نفر با کاغذ و دفتر دو طرف "آقا" ایستاده بودند تا هر چه از زبان "آقا" خارج می شود بنویسند.

تازه واردها، تعظیم کنان جلو می آمدند، اسمشان را می گفتند و زانو می زدند و دست "آقا" را می بوسیدند و مشکلاتشان را با "آقا" در میان می گذاشتند و کاتبهای ایستاده، جلوی نام هر کدام دستورهای "آقا" را ثبت می کردند و دسته که کارش تمام می شد باز دست "آقا" را می بوسید و دعا می کرد و از در دیگر بیرون می رفت. تمام این برنامه یک ماه بیشتر طول نکشید و آقای "وزیری" که انتتتش خوب می گرفت، درست در گرما گرم معرکه یعنی روز اول هفته دوم برنامه "آقا"، در لباس ارتشی به خدمت ایشان رسید با عمان صلابت و قیافیه حق به جانب دست "آقا" را بوسید و مشکلاتش را به عرض رساند:

۱- از ارتش به جرم نافرمانی، هشت سال پیش معلق شده ام.
- بگویند ایشان را قوری به خدمت برگردانند و حقوق معوقه اش را هم بجکا بدهند.
۲- برای خرج معاش و گرفتاری کسب و کار بدهکار شده ام و نزول روی نزول باید به حکم عدلیه سه میلیون تومان اصل و پانصد هزار تومان جریمه تاخیر و خرج دادگاه بپردازم.
- بگویند رباخواران را تعقیب کنند و بدعی ایشان را هر چه می ماند، قسمتی را از حساب ۱۰۰ و باقی را با قسط بندی به مقداری که می توانند تعهد ما عانه بکنند به طلبکاران بدهند.
۳- خانه برای سکونت ندارم. خانه همسرم را هم طلبکاران برده اند و از صدقه سر انقلاب است که من توانسته ام از مخفی گاه بیرون بیایم.

بگویند یکی از خانه های طاغوتیان را که مصادره کرده اند، بدون اجاره به ایشان واگذار کنند تا با زن و فرزندانش زندگی کند و باقی خدا باشد. دیگر چه؟

- باقی سلامتی وجود مبارک امام. و بوسه مجدد به دست آقا.

بیرون در ادرسی به آقای "وزیری" می دهند که برای اجرای اوامر امام فردا در تهران به آنجا مراجعه کند. و روز بعد که به نشانی می رود هر سه دستور ابلاغ شده است.

او حالا راستی عمردیف سروان است و حقوق معوقه هشت ساله اش را حواله کرده اند که سر به پانصد هزار تومان می زند و پانصد هزار تومان از قرض او هم از محل حساب ۱۰۰ به صندوق دادگستری حواله شده است. منتها از میان طلبکاران او مرد می خواهد که برود و طلبش را وصول کند. در "فرمانیه" هم یک ویلای مجلل به او واگذار کرده اند و اجازه داده اند تا پنج خانوار از کسانی که مستحق و صالح تشخیص می دهد به دفتر امام معرفی کند و در ویلا جا بدهد.

تکلیف "وزیری" با کار ارتشی از اول روشن بود، شش ماهی رفت و همین که فرصت یافت پرونده های تازه درست کرد، سابقه ها عم رو شد و دسته گل های تازه و دسته گل های کهنه روی هم انباشته گردید و از نو از خدمت اخراجش کردند. با طلبکارها از موضع قدرت رو به رو شد و با یک میلیون تومان نقد و نسیه، مصالحه کردند و قال دادگستری خوابید. و باز آقای "وزیری" ماند و نمایشگاه های اتومبیل و چیزی که برایش سه سال پایید ویلای مجد خیابان "فرمانیه" بود که همسایگانش را هم خودش با گرفتن سرقفلی به نام مستضعف به دفتر امام معرفی کرده بود و بین بیست تا پنجاه هزار تومان از هر کدام گرفته بود. البته آقای "وزیری" به کسی نمی گفت ولی ته دلش دنبال راه قانونی بود که به کمک یکی از "آقایان" ویلای واگذاری را یک جوری تبدیل کند. خوابی که تعبیر شد.

یکسال پیش، از بنیاد "مستضعفین" نامه ای به آقای "وزیری" رسید که برای مذاکره به بنیاد مراجعه کند. آقای "وزیری" سر ساعت مقرر با ریش ناتراشیده و بیراهن بی یقه، روانه بنیاد شد. آنجا، او را از چند میز و اتاق گذراندند و بعد پیش رئیس قسمت راهنمایی کردند. وقتی که وارد اتاق شد، غیر از رئیس، آقای موقر بلند بالایی را دید که چهره اش را آشنا یافت. ظرف چند روز گذشته مکرر این آقا را دور و بر خانه اش دیده بود. یک لحظه چیزی در ذهنش خلید، ولی به رو نیآورد. خوش و بشی و معارفه ای، و معلوم شد که آقای پرویز مختار السلطنه از خانواده های با اصل و نصب قدیمی است و جزو روسای ارشد وزارت امور خارجه است و مدتی معاون وزارتخانه بوده و سابقه سفارت های متعدد در اروپا و آمریکا و آسیا دارد، و در این سالها مقیم آمریکا بوده است حالا با اجازه از محضر امام، برای خدمت به جمهوری اسلامی به کشور بازگشته است. هیچ لکه سیاسی در پرونده درخشان خانوادگی و شخصی ایشان نیست و قرار است تمام اموال ضبط شده ایشان از جمله خانه ای که تحویل آقای "وزیری" است سالم و بی نقص به ایشان تحویل داده شود.

از طرفی آقای "وزیری" هم متدین و مرد محترمی است و سابقه روشنی از نظر انقلاب دارد که دستور مستقیم دفتر امام برای واگذاری این ویلا به او صادر کرده شده است. رئیس زیاد طول نداد و به همین اندازه اکتفا کرد و آقای سفير سابق و معاون اسبق وزارت خارجه از او خواست بعد از این معارفه اجازه بدهد موضوع تحویل بقیه در صفحه ۱۱

شورا پورا

مسئولیت مقالات چاپ شده در این صفحه با کرام الکتین است

جنسیت (هم) مال خراست

انگیزه اقتصادی دارد. بیچاره‌ها خرد، و چون اقتصاد هم مال خراست خرکی فکر می‌کنند و برای اعمال ما غیرخران دنبال انگیزه اقتصادی می‌گردند. چقدر این مارکسیست‌ها یعنی در واقع خرکسیست‌ها بیچاره‌اند. حرفهای امام امت و پیروان ایشان در اینجا به پایان می‌رسد. ولی ظاهراً این تنها مارکس نبوده که یک چیز خرکی را در جامعه انسانی داخل کرده و این اشرف مخلوقات را به حیضی حیوانی تنزل داده است. چراکه اخیراً معلوم شد آقای دیگری به نام فروید نیز در تاریخ (یا ماقبل تاریخ) پیدا شده که چیزهایی درباره جنس و جنسیت گفته و گویا مثلاً مدعی شده که آدم‌ها با هم رابطه جنسی برقرار می‌کنند، و نظریه‌ها در این باب سرهم کرده! و به خورد خلق الله داده است.

آموزش های این آدم ظاهراً تاثیرات سوئی در بین برخی از نوع بنی بشر گذارده و اینان که فرویدست نامیده می‌شوند مثلاً گاه با کمال بی‌شرمی مدعی می‌شوند که آدمیان هم چون حیوانات با هم میل جنسی پیدا می‌کنند و والد و شیدای هم می‌شوند و بعد رابطه بخصوصی که آنرا رابطه جنسی می‌نامند با هم برقرار می‌کنند. آخر قبل از پیدایش این آقای فروید چیزی به نام جنس و جنسیت و عمل جنسی یا عشق و عاشقی در جامعه بشری شنیده نشده بود. آدم‌های نر و ماده در کمال بی‌جنسی با هم زندگی می‌کردند و عمده‌ترین برادر و خواهر می‌خواندند. مادگان - که خواهر خوانده می‌شدند - از سر تا پا پوشیده بودند و کمترین میل جنسی در برادران نمی‌انگیزتند. (البته برادران چنین پوشیده نبودند ولی دلیل این امر چندان روشن نیست. بعضی می‌گویند برادران هیچ جاذبه جنسی برای خواهران نداشتند. یعنی خواهران نوعی مصونیت طبیعی در این باره داشتند که از مشاهده سر و موی برادران یا احياناً دست و پاهاى لخت آنان هم تحريك نمی‌شدند و حتی آرایشهای برخی از برادران از قبیل موی صورت زدن و فرق زلف باز کردن و حتی استفاده از حلق و زیورهای چون کراوات

حتما این کلمه قصیر امام امت را به یاد دارید که اقتصاد مال خراست است. امام البته که خود هیچ کار اقتصادی نمی‌کند، یعنی هیچ کار "خرکی" نمی‌کند. نه علف و بونجه می‌خورد (خون به مزاج ایشان سازگارتر است) و نه زیر بار کسی می‌رود و یا خبری به کسی می‌رساند. و اگر بری گفتند که اقتصاد علاوه بر علف و بونجه‌خواری شامل تولید و توزیع و مصرف و این چیزها می‌شود اشتباه کرده‌اند. مگر آدمی خر باشد و یا خراستی که دنبال این چیزها برود. خر کار اقتصادی خود را می‌کند و با کمال خوشوقتی کره می‌آید و الاغ می‌رود و کاری هم به این کارهای غیر اقتصادی ندارد.

پیروان امام امت البته بعداً کشف کردند که آدمی به نام مارکس در تاریخ پیدا شده و چیزهایی در باب تولید و توزیع و مصرف گفته و آنها را اقتصاد نامیده‌است و عده‌ای هم از پس او آمده‌اند که خود را مارکسیست می‌نامند و چیزهایی از این قبیل بهم می‌بافند. پس نتیجه گرفتند، که هرکس از تولید و توزیع و مصرف و از این قبیل چیزها سخن گفت از همان مارکسیست‌ها است و می‌خواند آدمی را به عرصه خری تنزل دهد. اینان مثلاً می‌آیند و حرفهای در باب رابطه عرضه و تقاضا و تورم و بی‌کاری بهم می‌بافند و یا از همه اینها بدتر شعار مثلاً نان و آب می‌دهند. آخر طوری که حضرات کشف کردند تا قبل از پیدایش این آقای مارکس هیچ آدمی به فکر این حرفها نبوده است. خدا روزی هرکس را سرطور می‌خواسته می‌رسانده است. یکبار ز ثروت چون قارون می‌کرده و دیگری را به نانی جگر خون. و اصلاً آدمی همیشه دنبال معنویات بوده، نه چیزی می‌خورده، نه لباسی می‌پوشیده، نه تولیدی داشته و نه مصرفی. و بعد این آقای مارکس آمده و سوسه‌ها انداخته، و حالا می‌بینی یکی بانک دارد و با پول بازی می‌کند و دیگری نان و مسکن می‌خواهد. و بعد هم تا ما می‌خواهیم به معنویات انسانی خود بپردازیم و در راه مکتب کار کنیم، اسلام را به حکومت برسانیم و آن را به کشورهای دیگر نیز صادر کنیم می‌گویند این کارها حتماً

کسانی که به این صفت حیوانی آلوده شده‌اند فرویدست نامیده می‌شوند. گویند فرویدست‌ها هم چون حیوانات به هم میل جنسی پیدا کنند و بخصوص زن و مردشان به معاشقه و مغالزه و مجامعت با هم بپردازند و از آن لذت‌ها ببرند. فرویدست‌ها در تاریخ آثار زیادی از خود به‌نشر و نظم بیادگار گذارده‌اند. آثار آموزش‌های حیوانی آنان در غالب دوادین شعری شاعران دور و نزدیک به چشم می‌خورد. البته در این که خود مولفان این آثار فرویدست بوده‌اند یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. گروهی بر آنند که بیشتر بزرگان شعر و ادب انسانهای وارسته و عارفی بوده‌اند که هیچ‌گاه حول و حوش مسایل جنسی نگشته‌اند و اگر اشاراتی به زلف یار و شاخه نبات و معشوق مه‌پیکر و سیمین ساق در آثار آنان دیده می‌شود این همه از دستبرد فرویدست‌ها در آثار ایشان پدید آمده است. اینان در تایید نظر خود استدلال می‌کنند که حتی کتاب آسمانی قرآن که عقلا محال

عطریات کمترین تاثیر در تحريك خواهران نداشته است. برخی دیگر بر آنند که چون خواهران از نعمت نطق و بیان بی‌بهره بوده‌اند هیچ‌گاه پیش نیامده که عضوی از آنان در این باب چیزی بگویند و برادران را از این تحريك کاری برحذر سازد تا آنان نیز سر و مو پوشیده دارند و عارضی نزنند و زینت و کراوات به خود نیابیزند. بهرحال، چون آنچه آثار مکتوب برجا مانده همه از برادران است و اگر اثری از خواهری باقی است استثناً کسی بوده که حرف برادری را تکرار کرده و جز آن چیزی نگفته است، برای ما الودگان به آموزش‌های حیوانی فروید راهی برای احراز حقیقت باقی نمانده است و ظاهراً الله اعلم بحقایق الامور.)

باری این خواهران و برادران چون بهم رسیدند صمیمیت شدید از خود نشان می‌دادند. نتنها یکدیگر را می‌بوسیدند و خواهرها نیز یکدیگر را، و هیچ خواهر و برادری حتی از روی لباس به یکدیگر دست نمی‌زدند. اینان البته چون راهی‌ها نبودند که در سراهای جداگانه زندگی کنند. بلکه گاه می‌شد که چند خواهر و برادر در یک خانه مشترک که آن را خانه تیمی می‌نامیدند بسر می‌بردند ولی در آنجا نیز خواهرها و برادرها کوچک‌ترین احساس جنسی نسبت به هم نمی‌یافتند و بخصوص خواهران هم چنان در هیئت باقی می‌ماندند. گاه می‌شد که خواهر و برادری با هم "ازدواج" می‌کردند، ولی از این که این ازدواج جنبه جنسی هم داشته هیچ مدرک تاریخی در دست نیست. تنها مدرکی که در دست هست نشان می‌دهد که خواهر و برادر ازدواج کرده در کنار هم ایستاده و عکس گرفته‌اند و با دست هم را گرفته‌اند و به‌هوا بلند کرده‌اند. و این - یعنی دست به دست هم دادن - گویا پس از ازدواج مجاز شناخته می‌شده است. اگر بجای محصول این ازدواج‌ها بوده البته هیچ دلیلی بر برقراری رابطه جنسی بین زن و شوهر بشمار نمی‌رود و بلکه به مصداق آیه شریفه خلق الانسان من علقی، خداوند تبارک و تعالی، بچه آدمی را از چیزی به نام علق می‌ساخته و در رحم مادر قرار می‌داده و سپس به مصداق آیه شریفه و یصورکم فی الارحام کیف یشاء آنان را (اگر می‌خواست) به هیكل پدر و مادر می‌اراسته است. تا این که در جامعه آدمی کسی پیدا شده به نام فروید که گویند به‌اقرار و اعتراف خودش از نسل میمون بوده است. از این آدم اطلاعات دقیقی در دست نیست، ولی او ظاهراً کسی بوده که برای اولین بار در جامعه بشری چیزی به نام جنسیت را پیش کشیده و عمل حیوانی رابطه جنسی را که تا آن زمان در جامعه انسانی اصلاً شناخته شده نبوده به آدمیان سرایت داده است، و لذا همه

حول مسایل بهیمی جنسی بگردد اگر در جاهائی از حوران فراخ چشم و یا دخترکان باکره شیفته مجامعت که پستانهای چون انار دارند یاد می‌کند نشان می‌دهد که از دستبرد فرویدست‌ها در امان نبوده است. ولی گروهی دیگر نیز عقیده دارند که پیدایش فروید به قبل از اختراع خط و کتاب بر می‌گردد و آموزش‌های ناپسند او در طول تاریخ به تمامی بشر سرایت کرده و کلیه آثار مکتوب موجود در جهان کار فرویدست‌ها است. بهرحال فرویدست‌ها نه تنها خود چنین‌اند که همه آدمیان دیگر را نیز به کیش خود پندارند و تصور کنند که همه آدمیان فرویدست‌اند غافل از آن که هنوز آدمیان اصیلی هستند که فرویدست نبوده‌اند و نشده‌اند و هیچ‌گاه حول مسایل حیوانی از قبیل جنسیت نگردند. اینان اگر ازدواج هم می‌کنند کوچک‌ترین دلیل جنسی یا عشقی ندارند، چراکه اصلاً مسأله عشق و جنسیت در مخیله آنان خطور نمی‌کند. اینان یا کمتر از آنند که به این بقیه در صفحه ۹

گرك وگله وچویان

ایران! زگوسفند هم بی‌دست و پیا تراست و چویا نی‌ما تنده مسعودخان - یا خمینی، هیچ فرقی نمی‌کند - یا پیدیا یک جوبدست با لای سرا و یا شکه هم‌گرگ را براند و هم‌گامی شوی کرده، گوسفندها بزند که یک وقت هرز نوروند و یا علف هرز نخورند.

نتیجه اخلاقی خداوند، این چویا نه‌ای دلسوز و فهمیده را برای گوسفندان نی‌به نام ملت ایران نگه دارد که گرك وچویان تا چویان بتوا ندرس فرصت یک "کتاب بره" خوشمزه از زبان درست‌کنند.

دموکراسی بالا آور

یک ضرب المثل نیمچه عبرتی می‌گوید "يعرف الذيمقراط بكلامة" یعنی مدعی دموکراسی را از سخنش بشناس سید. می‌دانیم که آقای مسعود رجوی، همه‌کاره، "شورای ملی مقنا و مست" و نخست‌وزیر و مسئول شورای ایران، ضمناً مجری دموکراسی در ایران این شورا هم هست.

ما که هنوز آقای رجوی را - علیرض احساس ایشان - در حکومت ایران ندیده‌ایم، و بنا بر این بناچار ریم نوع دموکراسی‌شان را از بیخوردای ایشان با مخالفان فعلی دریا بیم. در جست‌وجوی آن‌ها که این او را خرد سخنان ایشان برای یافتن نوع خاص دموکراسی‌شان دانستیم، به سخنانی از ایشان بر خوردیم که در کل خطاب به چپ - و به قول خودشان "چپ نمایان - و در جزء با اشاره به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ایراد فرموده بودند. ایشان در این مورد فرموده اند: "شما را به آنجا می‌کشیم که این کلمه را بالا بیاورید که دشمن اصلی کیست".

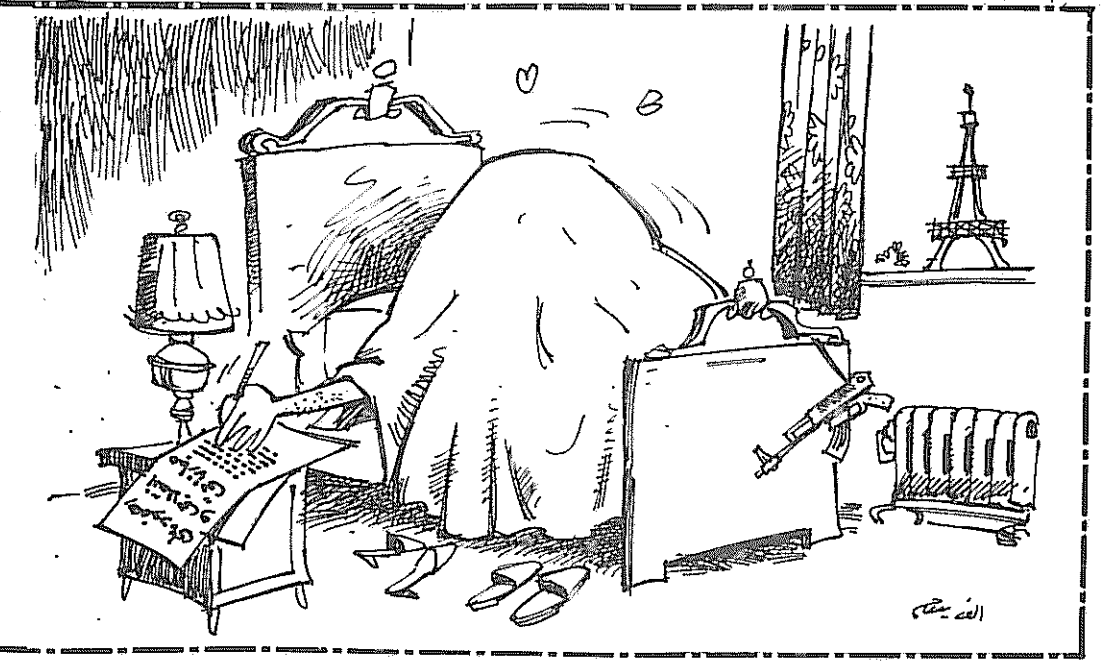
خوب، به گمان ما، آقای رجوی این حرف را در مقام آ پوزیسین می‌زند، یعنی که برای رسیدن به حکومت، در دربار باغ سبز نشان می‌دهد؛ و درست در جلوه همین دربار سبز، با استفا ده از دموکراسی، آن هم در غربت، می‌خواهد با چریکها جوری رفتار کند که "این کلمه را بالا بیاورد، کسی را و او را کرد که با لایبیا رود، خودش مستلزم داشتن قدرت تخیل بسیار رقی است که ما متاسفانه قادرانیم. ما با تخیل ضعیف خودمان، تنها می‌توانیم با استفا ده از تجارب گذشته، صحنه را تصور کنیم؛ مثلاً ساواک شاه را مجسم می‌کنیم که در دمخا لغان را وادار می‌کند که این کلمه را بالا بیاورد و رند که دشمن مردم ایران فدا ثیان و مجاهدین هستند که البته به علت ناشی بودن رژیم، موفقیتی نصیبشان نمی‌شود. ما و ما هم این وادار کردن را تجربه می‌کنیم و با آنکه از وسایل "دموکراسی" بیشتری استفاده بقیه در صفحه ۱۱

"شفقت بر گرگان تیزدندان ستمکاری بود بر ملت ایران" از سخنان خداگونه پیغمبر مجاهد مسعود رجوی.

ما، در فارسی، ضرب المثلها، داریم در باره "ضرب المثلها"، و آن این است که "در مثل مناقشه نیست"؛ و معمولاً این را وقتی به کار می‌برند که می‌خواهند ضرب المثلها بگویند که اگر دقیقاً با مورد کار برادران مقابله شود، معنی نا جوری خواهد داد. بنا بر این، برای رفع سوء تفاهم، می‌گویند "در مثل مناقشه نیست"؛ یعنی که "در مثال زدن دقت وجود ندارد". حالاً ما این مقدمه "قا ضلالت" بر می‌گردیم به سخنان خداگونه مسعودخان. ایشان، یک شعر فارسی را که ضرب المثل شده است و اصل آن چنین است: "ترحم بر پلنگ تیزدندان - ستمکاری بود بر تیزدندان - خواسته شد در مورد آخوندها و مردم ایران به کار ببرند. قا عدتا، اگر یک آدم غیر خداگونه می‌خواست این کار را بکند، این جوری می‌گفت: "در مثل مناقشه نیست"؛ اما در مورد ما را کردن با آخوندها در قبالت ظلمشان به مردم ایران باید گفت ترحم بر... و باقی شعر را می‌گفت که بگوقت خدای نکرده، شونده خیال نکند که گوینده دارد از مردم ایران به عنوان گوسفند، و از آخوندها به عنوان پلنگ یاد می‌کند، بلکه فقط مضمون ضرب المثل مهم است.

اما، ز قضا روزگار، گوینده این مطلب با ید مسعودخان با شد با افکار مذهبی خودش. در این حالت هما طور که دیدید، ایشان چون نمی‌خواستند سب خود را در دجار سوء تفاهم کنند، خیلی راحت، کلمات نا مناسب را با کلمات "مناسب" عوض کرده است؛ یعنی که چون آخوندها را حاضر نیست "پلنگ" ببیند، این کلمه را با "گرگ" عوض کرده است تا درنده خونی زشت گرك را جایگزین درنده خونی زیبای پلنگ کرده باشد. ضمناً، در این تغییر، تصحیح بجائی هم در اصل شعر صورت داده است و آن مناسبت بیشتر گرك و گوسفند است در مقابل پلنگ است.

در طرف دیگر این معادله نیز تصحیح "مناسب" دیگری صورت گرفته که همانا تغییر "گوسفند" است به "ملت ایران". علت این تغییر همانست که در آن طرف معادله به اطلاعات رسا ندیم: "گوسفند" که نما د مظلومیت و بی‌پناهی در برابر پلنگ و گرك است، با تغییر آن به "ملت ایران"، هم‌بی‌پناهی و مظلومیت بیشتری را نشان می‌دهد و هم، ز دیدگاه مصحح، مناسب‌تر است؛ یعنی که اگر می‌گفت "گوسفند" لایق این تصویر بود و وجود می‌آ مدکه این حیوان بی‌پناهی گاهی پای گریز هم دارد و با عت از بین رفتن مفهوم ضرب المثل می‌شود؛ در حالی که "ملت



عظاری پیدا نمیشه. چیزای که آدم با خودش فکر میکنه آنگه نمفشم راسی باشه، کجا فیه که اعلیحضرت تا آخر عمرش نتونه از خجالت سر بلندکنه. ولی آنگه حقش بخوابین، این پیر مرد زبیرتی سزاوار این همه مکافات نیست. فکر شو بکنین، پسرش رودلف (۱۵)، در بچگی که تازه داشت تاشش کف می کرد، از زدن سرش زنی الیزابت، با جا گرفته شده. بعدش بان اورت (Jan Orth) سر به نیست شد. با درش، امیراتور مگریک، (۱۱) - تویه قلعه ای در نمیدونم کجا، گذاشتندش سینه، دیفال و گشتندش. حالام سربیری، عموشو گشتن. با این وضع، آدم با بد اعضا بش از فولاد باشه، اون وخ فکر کن که به هر مزاده مست هم بیاد پیش فحش بده، آنگه امروز با لئون بنفند می شد، من دادا و طلبانه، تا آخرین قطره خونم در اختیار اعلیحضرت هما یوننی قرار می گرفتم. شوا یک، یک قلب بزرگ آجیو سرکشید و دادا مه داد:

شما خیال می کنین اعلیحضرت هما یوننی، به همین سادگی از سر این چیزا میگذره؟ آنگه همجی خیالی بکنین، معلومه که املانی شناسینش، بی پروا گردن بیده جنگ حسابی با ترکا راه بیفته. ردخورنداره، چون اعلیحضرت هما یوننی میگه: "عموی منو گشتین، منم چونه تونو له ولورده می کنم". سربستان و روسیه هم به کمک ما میان. ابادام حمام خون راه نمیا فته.

شوا یک به هنگام این پیشگویی پیغمبرگونه، بسیا زریبا می نمود. چهره ساده او، چون قرص ماه، لبخند می زد و ز شور می درخشید، به نظرا و همه چیز مثل روز روشن بود. در ادامه میرداشت هایش در مورد آینه ای اتریشی گفت:

البته آنگه با ترکا بجنگیم ممکنه آلمانها به ما حمله کنن، چون آلمانها و ترکا با هم ایان. از اونا هر مزاده تر خود شونن. عوض ما هم می تونیم با فرانسه همدس بشیم چون اونا از ۱۸۷۱ تا حال دشمن خون آلمانن. اون وخ، با لئون هوا میره و جنگ شروع میشه. دیکه عرضی ندا رم.

برشنا یدر بلند و شد و آ مرانه گفت:

لازم هم نیست که عرضی داشته باشی. فقط راه بیفت بریم توی راهرو. اونجا میخوام میه چیزی بهت بتم. (بقیة سحرآمیزه)

۶- زندان پراگ
۷- منظور "چک های جوان"، اعضای حزب لیبرال ناسیونال چک است که رهبران دکترا ماراژ Kramar بود که بعدها نخستین نخست وزیر جمهوری چکسلاواکی شد.

۸- املاک مشهور شاهزاده شوارزنبورگ در بوهم جنوبی.
۹- یعنی "دودول".
۱۰- رودلف پسر امپراتور فرانسیس زوزف، و وارث تاج و تخت او، به طرز اسرار آمیزی در سکارا رگا هس در ما برلینگ مرد.

۱۱- دوک بزرگ یوهان، عنوان سلطنتی ها پیسبورگ را رها کرد و خود را یوهان اورت نامید. فردی ناسازگار و بی میلین، برادر امپراتور، امپراتور مکزیک شد. وی در سال ۱۹۶۷ زندانی و اعدام شد.

بقیه جنسیت (هم)
مال خراست

گونه اعمال فریادیستی الوده شوند. آنان سرتاسر زندگی خویش را وقف خدا و مبارزه و انقلاب و شهادت کرده اند و سرچه می کنند به تعبیر آیه ناشریفه: قل ان ازدواجی و الکی و طلاق و دفعی لله رب العالمین، یک عمل انقلابی یا انقلابی نوین یا نوین انقلابی است، و نه تنها در روابط زن و مردشان هیچ کشش و جاذبه و رابطه جنسی وجود ندارد که ازدواج و طلاقشان نیز از این اعمال حیوانی منزه است. بیچاره فریادیست ها که هم چون هم پالکی هاشان مارکسیست ها نمی فهمند که جنسیت نیز هم چون اقتصاد مال خراست، "بنی خراست"

می رفت خوک بفروشه، هیشگی ازش نمی خرید و می گفت: "این پسر همون بیاروه که چاقوش زدن. حتما اینم مته باش از اون تخم جروما س!" خلاصه، هیچ جا راه ای برایش نموند چر اینک خودشوا زرویل کروملوف (Krumlov) بنده زه تورودخونه ولتا و (Vitava). بعد، بیرونش کشیدن و آبها شویمب زدن از تو شویمس بیرون آوردن و زنده شو کردن و، البته، وقتی سپردنش دس دکتر اون به سوزن پیش زد و خلاصش کرد. برشنا یدر، با لحن معنی داری گفت:

مقا یسه های عجیبی می کنسی. اول راجع به فردیناند حرف می زنی، بعد، به میری سراغ یا روکله خره. شوا یک به دفاع برپا دخت:

ای آقا... من کی همجین کاری کردم؟ خدا از سر تقصیرا تسم نکذره آنگه خواسته باشم کسی رو با کس دیکه ای مقایسه کنم. این موسیو یا لیونس منو خوب میشناسه. موسیو، من کسی رو با کسی مقایسه کردم؟ نه والله. ولی من هیچ دلم نمیخواه دیکه ای بقیه عمرم به چای بیوه دوک بزرگ باشم. حال ایاون بیجا ره چیکار میخواد بکنه؟ بچه هاش بیتمن و ملاکش در کونو پیشتیه

اربا بنده ره، بره زن یسه دوک بزرگ دیکه ای بقیه؟ از این راه چی نصیحت میشه؟ دوباره با یارو میره سا را به وو و دوباره بیوه میشه. می دونین، خیلی سال پیش توی زلیو (Zlivo) نزدیکی های هلوبوکا (Hluboka) به قرقچی بود که اسم خبلی پدی داشت: اسمش پینسدر و (Pind'our) (۹) بود. شکار رزدا تیرش زدن و یه زن بیوه و دوتا بچه بتیم ازش موند. زنه، توهمسون سال با به قرقچی دیکه به اسم پیپیک شاول (Pepik Savel) اهل میدلوارا (Mydlovary) عروسی کرد. اونم تیر زدن گشتن. این بود که سه باره با به قرقچی دیکه عروسی کرد و گفت "تا سه نشه، بازی نشه، آنگه ایندغه هم خوشبخت نشم، دیکه نمی دونیم چیکار کنیم." دست بر قضا، این یکی رو هم زدن، و از این قرقچیا رو هم رفته شیش تا بچه پیدا کرد. آخسر، حتی او از میگلانش با قرقچیا شکایت کرد.

این بود که یه بار روئی به اسم یاروش (Jares) بهش معرفی کردن که توی سرچنگها تیرا زیتسه (Razice) ما مورحفاظ آب بود. اون وخت فکرش نمی تونین بکنین، وختی که آب دریا چه را می کشیدن، غرق شد. دوتا بچه هم از این پیدا کرد. بعدش رفت زن به "خوک اخته کن" اهل و دنیا نی (Vodnany) شد و یه شب با رو با گزلیکین زد و سوزن زنه و صاف رفت خودشو معرفی کرد. بعد که پا رو را تودا دگا به بخش پیسک (Pisek) دا رمی زدن، دماغ کشیشو کا ز گرفت و گفت که هیچ احساس بشیمونی نمی کنه. ضمنا به حرفای خبلی پدی هم راجع به اعلیحضرت زد.

برشنا یدر، میدوار از او پرسید:

خب، چه حرفهای زد؟

نمی تونم بکم. چون هیشگی تا حالا جرئت نکرده تکرار کنه. ولی شنیدم و نقد و حشتناک و بد بوده که یکی از قضاوت دیوونه شده بوده و تا همین امروز توغل و زنجیر نیگرش داشتن که حرفاش جا نی درزن کنه. آخه، حرفاش از اون جور حرفای نا راحت کننده ای نبود که مردم وختی کار دبه استخونشون می رسه راجع به اعلیحضرت هما یوننی مکن.

برشنا یدر پرسید:

وقتی مردم نا راحت میشن، چه چیزایی راجع به اعلیحضرت میکنن؟

پالیونس گفت:

آقا یون، لطفاً موضوع محبتو عوض کنین. من هیچ خوش نیامد. ممکنه کسی گنده ترا زدهنش حرف بزنه و کار دستمون بده. شوا یک دوباره گفت:

وختی مردم کار دبه استخونشون می رسه، میخوانین بدوین که چه جور چیزای نا راحت کننده ای راجع به اعلیحضرت هما یوننی میکنن؟ همه جور، کافیه آدم کلهش گرم باشه و سرودش هاشا می تری توی بزنن، اونوقت چیزایی راجع به اعلیحضرت هما یوننی میکنن که توفوطی هیچ

برشنا یدر، دوباره برکت سر اهل مطلب:

درسا راه وو، سرب هابودن که این کار رو کردن.

شوا یک گفت:

استیاه می فرمائین، ترک ها بودن. علتش هم سوسنی و هرزه گوینه. و شروع کرده اظها رنظر دربار ره سیاست خارجی تریس درسا لکان: در سال ۱۹۱۲، ترک ها در جنگ با سربستان، بلغارستان و یونان شکست خوردند. این بود که از تریس تقاضای کمک کردند، و چون کمکشان نکردند، فردیناند را تریس کردند. شوا یک، روهه بالیونس کرد و گفت:

آز ترکا خوشت میاد؟ گمسون بکنم که از اون سگهای نحس خوشت بیاد، نه؟

پالیونس گفت:

مشتری، مشتری، پلوتیک باشه. واسه آدم کاسی من، سیاست به جورگه زیاد می خوردن. بیول آجوتو بده، تو عرق فروشی من نیستی، هرچی هم دلت میخواد زر زدن کن. قانون من اینه، این فردیناند مرحوم هم واسه من فرقی نمیکنه که به دست سرب گشته شده باشه، یا ترک، کاتولیک یا مسلمان، آنا رتیتت پسا جوون چک (۷).

برشنا یدر، که با زهم داشت از گرفتن مح آنها نا امید می شد، به موضوع سرگشت:

آقای پالیونس، با همه اینها، حتما قبول داری که این حادثه واسه اتریش فندان بزرگه.

شوا یک به جای میخا به چی گفت:

بله، معلومه که فندان بزرگه، اینو که هر خری می دونه. جای خالی فردیناند و که همیشه با هرا حسیق آفتال کله ای برگرد. فقط ای کاش به کمی خکی تریس.

برشنا یدر، کوشا پیش تیرسند:

منظورت چیه؟

شوا یک با لحنی جواب داد:

منظورم چیه؟ منظورم همونیه که گفتم. آنگه به کمی خکی تریس، خیلی وخ نیستی، همون وختی که توی کونو پیشتیه دنبال اون بیرز نسا کرده بود که داشتن از تو ملاکش خوب جمع می کردن و قارچ می چیدن، واسه خودش منه آدم گشته کرده بود. حال ایا به همجین مرگ فضا حت یاری نمی مرد. آخه خوب فکر شو بکنین، عموی اعلیحضرت و تروورا و الله افتخاحه! روز نومه ها بر شده از این جریان. اون سال، تو شهر میا بود آبیوش (Budejovice)، به کله خری به اسم برتا تیلو لودویک بود که تویه دعوی تروتمیز، تو با زاربا چاقو زدن تو شویمس. این آقا، یه پسر داشت به اسم بوهوسلاو (Bohuslav)، از اون روز، هر جا



ترجیه منو چهره محجوبی

آنچه در شماره پیش خواندید: در سال ۱۹۱۴، فردیناند، دوک بزرگ و پرا در زاده فرانسیس زوزف امپراتور اتریش، درسا راه وو تروور شد و خرد در همه جا بید، برشنا یدر افسر شخصی یوس بلیس، برای خریدن و توقیف مخالفان امپراتور به همه جا، از جمله میخا به، "باله" یا تونق شوا یک سرباز زاده دل، که به دوست شوا یک "پالیونس" تعلق داشت، سرکشید و با مشغول صحبت شد تا مزه دهانش را بیفهمد. شوا یک نیز، که خبر تروورا در خاسه از ننه مولر شنیده بود، به سوی میخا به راه افتاد. آنگون دنبال آله گفت و گوی برشنا یدر با پالیونس را می خوانیم.

شوا یک، سرباز خوب وارد جنگ بزرگ میشود (۲)

وختی تو اتریش خدمت می کردی، به زراالی را سب افتاد و بی هیچ چار و حنا لی جونش در رفت. می خواستن کمکش کنن که دوباره سوار بشه، اما با کمال تعجب دیدن که به کلی مرده. تازه میخواستن درجه بگیره و فیلدما رسال بشه. قضیه موقع سان دیدن اتفاق افتاد. املاکین سان دیدن عاقبت خوشی ندا ره. گویا توی سارا به و همدا شتن سان می دیدن. بادمه، به وخ، تویه همجی رزه ای، فرنج من بیس تا دگمه کم داشت و منو دو هفته بار داشت مجرد کردن، که دوروزش، عین لزار، سربا بسته بودنم به تیرک. ولی تو اتریش آدم با بد سیلین داشته باشه، آنگه نه، هیچ با را حتی دیکه ای نداره. جناب سروا نمون، با گوویتس، همیشه می گفت: "شما الاقا با بد دیسیلین داشته باشین، آنگه نه، منم میمون از درختا با لامیرین، اتریش میخواد دشما احمق ای از خدا بی خبر و آدم کنه."، والله درست می گفت. تصور فرمائین که توی پارک، یا میدون شارل، رو هر درختی به سربا زی دیسیلین باشه! آنگه تو خواب آدم هم بیا دو حشتنا که!

هر کی بیا دا بینا و آجیو بخواد، من لیوا تصویر می کنم. ولی سارا به وو و سیاست و مرحوم مفور دوک بزرگ به درد ما نمی خوره. این جور چیزا آخرو عاقبتش بانگراتسه (Pankrac) (۶). برشنا یدر، ناچارا کت شد و شو میدانه به رود یوار میخانه خالی از جمعیت نگاه کرد.

ساز لفظه ای، دوباره گفت:

آوهوی، بادمه که یه تمثال از اعلیحضرت رو این دیوار برود. درست همینجا تکیه آینه آویزونه. پالیونس جواب داد:

آره، حق باشما همونجا آویزون بود. ولی مگسار بیده بودن روش. این بود که گذاشتن نشو انباری زبیر تروورنی، آخه می دونین مردم که دهن صاب مرده شون چاک و بس نداره، ممکن بودیه متلاکسی بکنن و کار دستمون بدن. هیچ از این درسا خوش نمیاد.

آقای پالیونس، تو سارا به وو کار زشتی کردن. این سوال مزورانه، مستقیم با عت شد که پالیونس شمتن از موضوع خبردا رشود و جواب محتاطانه ای بدهد:

این فصل سال، هوای یوسنی و هرزه گوین، بدجوری داغه. اونوقت که من اونجا خدمت می کردم ناچار بودیم بیخ بذاریم روسختاب سروان. آقای پالیونس، تو کدم هتک خدمت می کردی؟

بی خیالش، این چیزای کوچیک زیبا دیام نمی مونه. واسه من، این جور چیزای هشت من نه شاهی جالب نیست و خا فریستم مغزمو واسنون خسته کنم. کتجکای جوون مرگی میاره.

برشنا یدر با لاجره ساکت شد و هنگامی چهره اش از شادی تنق زد که شوا یک وارد میخا به شد، یک لیوان آجوسیا به سفارش داد و به اظها رلحیه برداخت:

امروز، توی وین هم عذارن با رفته. امید در چشمان برشنا یدر درخشید. خیلی فشرده گفت:

در کونو پیشتیه، ده تا پرچم سیاه زده ان.

شوا یک یک قلب آجیو سرکشید و گفت:

با بددوا زده تا میزدن.

برشنا یدر پرسید:

چرا با بددوا زده تا میزدن؟ شوا یک جواب داد:

واسه اینکه سر راست بشه. دو جین که باشه، هم حساب کردنش آسونتره، هم هر چیزی دو جینیش ارزونتره.

سکوتی جا کم شد، که خود شوا یک، با آهی تا سفا نگیزان را شکست:

حالا لاکتا رخدا و فرشته هاش لم داده. خدا رحمتش کنه! حیوانی او تقدیر نموند که امپراتور بشه.



گذری شتابزده بر

«از انشعاب تا کودتا» (۲)

رضا مرزبان

در خاطرات خود آقای "خامه‌بی" روی جها رخط حامل مشخص حرکت می‌کند:

۱- تمفیه حساب با رهبران و سرسازان حزب توده

۲- تمفیه حساب با اتحاد شوروی به منزله حامی وفادار اروپا یگانه حزب توده

۳- نفی مطلق حزب توده از اسامی ناساقه

۴- بار تمام اعمال باورای حرکات سیاسی- اجتماعی کنورا زسارسکاری، انحراف به راست و سی برنامگی، تا تسلیم به شیوه حزب توده و سرانجام، به کارنامه اتحاد شوروی.

و درین مرحله تا آنجا پیش می‌رود که توطئه جنبی‌های راست را هم علیه مردم همه جا به حساب حزب توده می‌گذارد و حتی زمانی که به قول او آمریکا و انگلیس در مقابل با اجرای اصل ملی شدن نفت به وحدت نظر رسیدند، "شاه" را حامی بیبهای و عامل تقویت پشت سر "دکتر مصدق" در اجرای ملی شدن می‌بیند. با گرایشهای مردمی "دکتر مصدق" را به حساب خطای او، در جدایی از جناح راست مذهبی و کسانی چون "مکی"، "بقایی"، "کاشانی" و "حائری زاده" فریفته شدنش به تمایلات جب "دکتر شایگان" و ... می‌نویسد. و با زبان بی زبانی می‌خواهد بگوید اگر "مصدق" قدم در راهی می‌گذاشت که جناح "بقایی- کاشانی" می‌خواست مبارزه ملی ایران به بیروزی می‌رسید و کودتا نمی‌شد.

در تمفیه حساب، با تک تک رهبران حزب توده و با افراد حزبی، و با دیپلماتی شوروی، آقای "خامه‌بی" از شرط کینه‌بی که در سینه انباشته دارد، همه جا و مخصوص در دو کتاب اول تا مرز روزنامه‌های فرمان و آتش و وظیفه و کشور و صدای وطن و دیگر انتشارات زمان، که با هزینه مستقیم رکن ۲ و پایه هزینه عوامل سیاسی راست مرتبط با رکن ۲ منتشر می‌شدند، یعنی می‌رود و همه جا در سطح حرکت می‌کند، و از بیم بافتن شایعات و دادن تصویرهای نادرست از وقایع روگردان نیست تا آنجا که به مواردی هم که می‌تواند درست باشد مورد استفاده قرار گیرد، اگر جای دیگری آنها اشاره‌بی نیست با بدبا احتیاط برخورد کرد.

انچه درین مقوله، بین آقای "خامه‌بی" و رهبری حزب توده، گذشته است هر چند توجیه پذیر نیست، اما از یک حالت جنگ دائمی حکایت می‌کنند که می‌توان آنرا چنین کرد با کینه‌بی که از شکست در درون و سپس از انشعاب برخاسته است و نمی‌تواند منشأ مبارزه‌بی منطقی و موزون میان دو جناح صاحب آرمان باشد. و در جلد سوم، آقای "خامه‌بی" با طرافت مردی آبدیده، سیاست و اجتماع، می‌گوید کینه، خود را تا سطح توده‌های حزبی بسط دهد - که درک مطلب با توجه به شرایط سه‌گین سیاسی موجود در ایران چندان دشوار نیست.

اینکه دوسوی این مبارزه، جرکین حق دارنده یکدیگر لجن بپراکنند با نه امری است جدا، اما مردمی که به شدت و داوری دعوت می‌شوند با بدبا زلفان مروا ز نوع سلاخی که دوسو علیه هم بکار می‌برند، آگاه شوند و این آگاهی جز با نقد و شناخت مبارزه و معیارهای آن مقدور نیست. "سکتا ریسم" از دوسو مایه انفعال و خسران است. "دگم" حزب الهی اگر کینه است، کینه ورزی به این "دگم" نیز دست کم از آن ندارد. و از میان این دوراهی می‌گذرد که گذرگاه منطقی و واقع گرایی است. و تاریخ "دنا گوگ" را در هر جا و با هر نسبت و در هر لباسی که با شد رسوا می‌کند؛ حزب توده، جنبش انشعایی، حبه ملی، نهفت آزادی، برای تاریخ فرقی نمی‌کند.

در باره گروه حرکت فرهنگی "دکتر ارانی" هم که به ۵۲ نفر معروف شد، این حکم تاریخ تا امروز بسیار آشکارا صادر شده است و هشیارترین زیرگان گروه با پای خود به عرصه‌های شتافته اند.

آقای "خامه‌بی" از کینه ورزی به حزب توده آغا ز کرده اند و بعد تا موج سین المللی و رایج دشمنی بلوک مشرق پیش رفته اند و سرانجام به نقطه‌بی رسیده اند که با خاطر آرام می‌توانند قلم بدست گیرند و مریان و آشکارا در رینج صفحه ونیم از کتاب ۲۵۰ صفحه‌بی خود، "سوسال لیسیم علمی"، "مانریالیسم تاریخی" و "مانریالیسم دیالکتیک" و "مارکسیسم و در نتیجه" مبارزه طبقاتی" را - البته ظاهرا - در کشورهای پیشرفته - صنعتی و شوروی - نفی و رد کنند و روی دست تاریخ

مدا سله اخیر و حوادثی که به صف بندی کنونی جهان و بیجیده تر شدن مبارزه طبقاتی منجر شده است آب یا کی بریزند، (از صفحه ۲۱۵ تا ۲۲۰) و به مردم ایران مزده بدهند که "مارکس" خیال بر داری کرده است و توفانهای اقتصادی - سیاسی این دو قرن نیز سرابی بیش نبوده است و نه در آمریکا و اروپای صنعتی گارگران و زمینگمان استثمار می‌شوند و سرمایه داران نقش عمده و اصلی دارند و نه در شوروی و بلوک شرق نقش عمده و اصلی به عهده، گارگران است، و در غرب این "تکنوکرات‌ها" و "مانیجرها" یا مدیران هستند که کلیه قدرت در دستشان است و از دو طرف زیر فشار گارگران و صاحبان سهام هستند، که - یکی برای مزد بیشتر و کار بیشتر می‌کوشد و دیگری در پی سود بیشتر است. و در شرق، درست کلیه قدرت مطلق و بی مبارزه در دست آنهاست.

لاند خوانندگان کتاب ایشان توجه دارند که برای رسیدن به این مقام از بینش و استیلائی فکری و فرهنگی، آقای "خامه‌بی" ۲۵ سال وقت صرف کرده است و آسان و رایگان به چنین مقامی از حساب دست نیافته است.

اینکه آقای "خامه‌بی" در روزهای سیاه و تاریک اختلاف روی صحنه آمده اند تا بدست دانی است، اما به هر حال تصادفا هم برای خود معنا و مفهومی دارند. در سال ۳۶ هم که آقای "خامه‌بی" فرصت یافتند با تفاق "خلیل ملکی" به مناسبت دهسالگی انشعاب رساله مشترکی علیه حزب توده بدهند

ایران رسی که منظر میان مسئولی، به خون و خفگان کشیده شده بود و زندانیان اساسا شه از زندانیان سیاسی بود و تیربارانها و شکنجه‌ها هنوز قطع نشده بود و آژانس ساواک شاه - بختیار، نفیس در سینه مردم به بند کشیده شده بود و گرسرویم، هفت ایران را

پرورش جگه، شکنجه گران از استراحت اما رات عری غارت می‌کرد، و مهرسکوت تر لبها بود و از حزب توده هم جز اسوهی زندانی با از زندان رها شده؛ فرور انسانی زیر شکنجه در دست داده، نشانی نبود، و در جنب احوالی، حماه و آرنوشتند: "اگر انسانیون دشمن ملت ایران بودند ما نند رهبران حزب توده از ترس افکار رعمومی به آنسوی مرز می‌گریختند و خود را در راه هیگانیگان قرار می‌دادند، اما چون ما به نیروی ملت اتکا داشتیم و مطمئن بودیم که راهی جز به سود ملت نمی‌بیم حتی در سخت ترین شرایط که خطرات گوناگون از هر سو ما را تهدید می‌کرد از ملت خود جدا نشدیم و اکنون نیز منتخیم که ملت قضاوت خود را در باره ما همه کرده و صحت روس ما را جریا ن تاریخ ایران و جهان تا بیست کرده است." (صفحه ۴۰)

آیا راستی جها رسال بود که ملت سر نشوشت خویش حاکم بود، و آیا در کودتای ۲۸ مرداد، ملت به بیروزی رسیده بود یا امیریا لیسیم و عوامل نشاندارش؟ و آیا آقای "خامه‌بی" درین جها رسال کجا بودند و چه می‌کردند و کدام خطروزی سرشان بود؟

هر چند ایشان آریسین و در مقدمه، کتاب اول، جواب این سؤاا مقدر را داده اند، و ما می‌دانیم که هم در جها رسال بعد از کودتای ۲۸ مرداد که اعطای سابق حزب توده، از سایه خودشان می‌ترسیدند، و هم در تمام دورای ۲۵ ساله؛ قدرتمنداری شاه، آقای "خامه‌بی" از بیم "جا فوکشان و ترور بیتهای"ی توده‌بی دجا رسکوت احباری بودند.

زمان انتشار خاطرات سیاسی آقای "خامه‌بی" که مترادف با دستگیری و حبس و مرارت و رسوایی رهبران عودت یافته، حزب توده و سرکوت شدید توده‌های حزبی است، این با رچندان میمون نیست. راست است که مردم ایران داوری خود را در حق یاران قدیم آقای "خامه‌بی" کرده اند ولی همین دلیل اگر کسی با بد برای رژیم خاطره سیاسی و نفی بر "مارکسیسم" ننویسد "احسان طبری" و "کیا نوری" است و ... و هنگامی که آنها می‌نویسند و "مارکسیسم" را نفی می‌کنند و سنگ جا سوسی را بر خود می‌دیدند، دیگر جها برای آقای "خامه‌بی" نمی‌ماند، مگر آنکه تصور شود درین مرحله هم آقای "خامه‌بی" از سر کین توری قعدا ردا ز حریشان قدیم عقب سما ند، و آنچه رژیم مسلط بر مردم، از یاران نوجوانی آقای "خامه‌بی" باز هر ختم و شکنجه و هیبنوتیسم (!) می‌ستاند، او، با صراحت طبع در قدم رژیم می‌فانند. این داوری شخصی نیست، واقعیت تلخی است، کسانی که از رهبری حزب توده، برگزیده، انشعاب اجتناب

با پذیرال ۲۶ سوار شدند و حزب را ترک کردند، با رهبرانی که آنها را طرد کردند، از یک قماش و گاه در سطحی بالاتر بودند. و در حزب توده، مردانی که یک سر و گردن از آنها بالاتر باشند، وجود ندارند. به این دلیل بیشتر دماها که زیربای رهبری حزب گسترده شدند.

حزب توده زیر سرکوت از ۲۱ آذر ۲۵ و "ایزوله" شده از بهمن ۲۷، بنا هگا هی بر. صلات برای محرومان جامعه شده بود، و این را در رهبری و دانش مبارزه، سران حزب نهفته نبود بلکه در حادیه، یسها بند کاری و مبارزه، محقق وزیر زمینین در شیراز، سرکوت و مبارزگیسختگی قدرت حاکم و شرایط دشوار اقتصادیه بود. و رهبری حزب که درین زمینه ها تجربه نداشت، ارتراکم نیروی رواتر دجا ر غرور و خود بزرگ بینی شد، و نقصان دانش و بیسی اجتماعی محصول ارتداد، تنگاتنگ با جامعه و تدبیرهای حکومت، و نیا زیا سخگویی به تب مطالبات نیروی رواتر به حزب، رهبری را آشکارا به انحراف و جف روی گزاره گویا نه و سکتا ریسم دجا رساخت. و از آنجا که نمی‌دانست و نمی‌توانست جریانی را که روی آن قرار گرفته بود آگاه و منطقی ارزیابی کند و به آورد کشاند، بکسر سوار موج مخالف خوانی شد و بیسی در پی از دو سوار رهبران انشعایی، رودست خورد که آخرین آن رودست خوردن در اعلام جمهوری طی متینگ های موضعی سه روز جها دینه، ۲۵ تا ۲۷ مرداد در خیابانهای تهران بود.

اما جها این شعار داده می‌شد چه نمی‌شد با یان کراسمانی که بر پایه تبلیغ و آژیتاسیون و فقط تبلیغ و آژیتاسیون، و خالی از توانایی‌های عملیانی، در مرکز و محور خویش، به مرز نورم رسیده بود، جز آن نبود که دیدیم.

رهبری حزب توده در آن زمان بیستری غلبه بود که در دوران بعد از ۲۲ بهمن تمام نیروهای مترقی و جوان بی تجربه سیاسی غلبتیدند، رستین با شعار رودر هوای شعار، بی ارتباط منطقی با واقعیات جاری و درک به موقع آنها، وارد و شا حک انشعاب، یکی اوراد برین فروغلتی با تبلیغ جب روی سیشن تحریک و تحریض می‌کرد و دیگری با ویران کردن راه‌ها و بیلهای که می‌توانست جایی این رهبری را با واقعیات ارتباط دهد. و کتاب حاضر، سندی آرین کین توری سیاسی است که البته تا ۲۸ مرداد پایان نیافت.

در باره رگشت محدود به ایران، پس از ۲۲ بهمن ۵۷ رهبری حزب توده به راهی کشانده است، و در عین حال در حال و هوای سالیهای بیتر از ۲۸ مرداد ۳۲ به شعاری رواتر که آقای "خامه‌بی" (صفحه ۳۱۱ کتاب) حزب توده را برای درک نیبیرفتن آن مورد سرزنش قرار داده بود. (عمده کردن مطلق مبارزه ضد امپریالیستی و یباندادن به مطالبات دموکراتیک جامعه که حلقه دیگر مبارزه و شرط لازم تحقق مبارزه ضد امپریالیستی است) اما با سرانجام به همان بیراهه رسید که با رانس رسیده بود، منتهی بدتر از تمام نیروهای مترقی و جوان، که در مقابل آنها قرار گرفته بود، و با خدمت به ارگان قدرت نوپا، دیواری را که میان خود و نیروهای مترقی و جوان می‌دید، نفوذنا پذیرتسر و استوارتر ساخته بود. خربه شکستی را هم که این با ریذیرفت نمی‌توان کمتر از ضربه، شکست بعد از ۲۸ مرداد ارزیابی کرد.

اصل اینست که مبارزه، عمربا برای تحقق آرمانهای انسان گرایانه، دموکراسی، عدالت اجتماعی و روهایی انسان از قید تبعیض‌های دراز آهنگ تاریخی چون جنس، نژاد، دین، و زنجیر تبعیض‌های اجتماعی چون اختلاف طبقاتی و تمرکز قدرت، و دیوار تبعیض‌های جغرافیایی، در بیستریا سیونا لیسیم جاری است و اگر ما، این بستریا رها کنیم و خود را از این آرمانهای دوربیا ویزیم تبعیض گرایان، بر آن استیلا خواهند با قوت و از سرعت حرکت جامعه خواهند کاست. با این وصف و با وجود شرایط درگیری سیاسی - اجتماعی ایران، که هم‌بجها که رفمای امیریا لیسیم مشخص است و هم شیوه‌های عملکر در راست و چرخشهای ارتجاعی، عمده و مطلق کردن مبارزه با شوروی مساله‌بی را حل نمی‌کنند بلکه برگره مشکلات می‌فراید و تشتت اندیشه و انحراف بیگانه از مبارزه اصلی را پیش می‌آورد و جنگ راه نفع امیریا لیسیم و عوامل کارفرمای آن مطلوبه می‌کند. و سایه این تلاش به توجیه احاطه امیریا لیسیتها بر جهان و کم خطر و بیخطر نماش دادن آنها، صرف نظر از اینکه در نظر رادار ایران که می‌برد و در آ مدنفت را که و پنجه‌های کبست که در ترک تک شرایطین بیکر اجتماعی و حکومتی ایران فروتنسته است (در سالهای مود بحث کتاب) خامه بر جلد سوم کتاب آقای "خامه‌بی" افتاده است.

جای شک نیست که نویسنده، قریب ۱۳۰۰ صفحه کتاب درباره، "۵۳ نفرو حزب توده" از چنان توانایی و شایستگی برخوردار است که اگر می‌خواست می‌توانست تالیفی مستند

و ارزشمند در این زمینه به جامعه عرضه کند، اما بشخور و احدا اجتماعی و فرهنگی اوراد در همان بیراهه سرگردان ساخته است که یاران سابقش را.

آنجا که وی بکتیه‌بی از اتهامات "دکتر کشا ووز" را از جزوه، "متهم می‌کنم" درباره، "نور احمد دهقان" و اعترافات مستانه، "سروان قبا دی" به نقد می‌کشد (صفحه ۲۲۶)

نشان می‌دهد که در نقد و تشخیص گزارش درست و نادرست و قبا یع، جها نداد نه توانا ست، ولی در تمام کتاب و از جمله در مخدوش کردن کلیشه‌بی مسائل و تلاشهای سیاسی از سال ۲۵ تا ۳۲ به ندرت با چنین مورد روشنی از موشکافی و دقت نظر روبرو هستیم. و یک یا دو بار دیگر، و خواهنده هشیا در پایان کتاب احساس می‌کنند به جای متنی مستند بیک رمان سیاسی - جنایی خواننده است که اعتبار مطالبش از دو جلد "کتاب سیاه" و "سیر کمونیسم در ایران" که ساواک بختیار منتشر کرده بود، به مراتب کمتر است.

آنجا که خوشحالند آقای "خامه‌بی" با حزب توده و دیپلماتی شوروی تمفیه حساب می‌کنند از ذوق پیدا کردن محمل برای توجیه شکست تلخ سیاسی که گریبان آرمنا خواهی‌شان را گرفت، زهری را که این تیرهای رها شده از ترکس در رگهای آنها جاری می‌کند - نمی‌بینند، آنها نمی‌خواهند ببینند. تیرانداز کبست و از کجا و با چه قصد جاب هدفها پیش شلیک می‌کند. هر چند تیرانداز در موضعی ایستاده است که دیگر با خاطر آسوده از نقش گذشته خود سخن می‌گوید و جها تیرا رمی‌کند که گروهی را که آ آنها درباره، مسائل سیاسی و ایده‌ولوژیک اختلاف نظر داشته است، با قریب همفکری سالها در سراب نگاه داشته بود و فردای ۲۸ مرداد ۳۲، (هنگامی که دیگر ایقایی این نقش را لازم نمی‌بیند، با ارائه گزارشی از بنظرها و بر پایه‌های خود و گرفتن جواب ته‌ا، در ارتفاعات "توجال" از آنها جدا می‌شود و "حجاز" بی جها می‌گذارد و نه "جمعیت رها بی کجا رواندیش" و کتاب نیز همین جای یان می‌یابد. اما جنبش مترقی در ایران راه خود را ادامه داد، چنانکه اکنون نیز ادامه می‌دهد، و جها دارد، با شناخت معیارها و مقیاس‌ها، فردا را به دقت از امروز و دیروز ممتاز سازد.

نامها با قمر مؤمنی:

پرونده دادگاه ۵۳ نفر نزد من نیست

در بیضی‌صفت مقاله آقای رضا مرزبان اشاره شده بود که "نسخه‌بی عکسی از بیرونده کامل ۵۳ نفر در ایران هست و کسانیک در سال هفتصد و پنجاه و سه را داشته اند، و این متن عکسی را در تهران در اختیار آقای با قمر مؤمنی گذاشته بودند تا برای طبع آماده کند، اما نمی‌دانم ایشان متن را در تهران جها گذاشته اند، یا به ما چنین مسترد کرده اند و یا آن را به یاری آورده اند. لابد اگر ایشان لازم بداند موضوع را روشن کنند، بی آنکه ضروری باشد ما کس به میان بیاید، اطلاع خودشان را، در این زمینه خواهند نوشت.

در این رابطه، نامه زبیرا آقای با قمر مؤمنی به آهنگ رسیده است که برای اطلاع خوانندگان گرامی درج می‌شود:

"موضوع زاین قرار است که یسکی از رفقای من در تهران نسخه دستنویسی از "رای دادگاه استیناف" ۵۳ نفر به من سپرد و پیش از آنکه من آنرا برای چاپ آماده کنم آنرا از من پس گرفت تا با یک ناشر آشنا در باره انتشار آن قسرا ر و مداری بگذارد. اما ارتباط من با آن رفیق و آن ناشر هر دو قطع و آن نسخه هم بظاهر گور گم شد. اما اتفاقا نسخه‌ای دیگر از همین رای را با خطی دیگر در دست رفیق دیگری دیدم که نشان می‌داد نسخه‌های متعددی از آن رونویسی شده و دست بدست میگردد ولی من متاسفانه در تهران و نه در اینجاست از این رای هیچ نسخه‌ای در دست ندا رم. اما در مورد "پرونده" کامل "ظاهرا با یحق با آن" محقق با بت قدم ایرانی دربار ریس "با شد برای اینکه من هم از دکتر رادمنش شنیدم که پس از شهریور "بچه" "پرونده" را از بیگانه‌یادگستری بلند کرده و آنرا از بین برده اند. بسا اینهمه نیا یندا مید بود و از جستجو با از ایستاد، شاید در عصر معجزه‌ها اصطلاح "چوبنده یا بنده" هم تحقق پذیرد و با پیدا شدن "پرونده" کامل ۵۳ نفر و انتشار آن ما نیز حقیقت را از مجازبا شناسیم و از زحمت خواندن افسانه‌ها آسوده شویم، با قمر مؤمنی ۶۴/۷/۸

حرف تو حرف حزب الله توده

مردم - یگانه راه سرتوسوس رژیم جمهوری اسلامی است - البته فقط از چند روز پیش چون تا آنوقت تنها راه، حضور رژیم جمهوری اسلامی بود.

تا یدهر روز دست و دشمن را در تنگنا تعیین کرد.

- و بعد که تعیین شد، با دشمن خلق متحد شد و دوستان خلق را لوداد.

"با یدا آنچه که ما را از هم جدا می کند برهیز جست."

- از جمله منافع طبقه کارگر که "با یدا تا دیر نشده امکان گفتگو میان نیروهای ملی و مترقی را فراهم کرد."

- و بعد که فراهم شد، به همه آرنیا انگ "فدا انقلاب و نوکر امپریالیسم زد."

در مرحله کنونی با به... از آنچه موجب تفرقه است برهیز جست.

- مثلانیا یدا ز خیانت های حزب توده به جنبش چپ حرفی زد.

"ما همه به آزادی احتیاج می داریم"

- از همان نوع احتراسی که سر سوزا مرده به او می گذارند.

بقیه

مترجم

منظور ما اینست که به نظر تو، چیکار باید بکنی؟

- به نظر من، با بدکل دکون نما زجمع رو جمع کنن، چون دیگه از اینا مومزاده معجزه نمیا د.

- فوتینا، مگه بیخودیه؟ پس بفرما که جمهوری اسلامی منحل.

- اولاکه با وضع اقتدای ای که رژیم داره، به تدریج، همین حزب اللهیا هم به علت اینکه پول مفت بیوشن نمیره، نما زجمع که هیچ کل نما زوروز رو ول میکنن. در ثانی، مگه جمهوری اسلامی حومه که آگه آب نبود تعطیل بشه؟

- پس چیه؟

- سویرا رکته، همه جور جنسی داره که بکشی نما زجمع، یکی دیگهش جنگه، هزار جور جنس دیگه هم داره.

- پس چیکار باید کرد که تعطیل بشه؟

- با یدا تعطیلش کرد، همین و بس.

- لال شمیری طوالت فرست.



"توحشیت بحرانی رژیم، جناح های مختلف آن را به جان هم انداخته است."



بنیاد ظلم در آغاز اندک بود، هر کس آمد، بر آن مزید کرد، تا به این غایب رسید!

اشاراک سالیانہ
بریتانیا: ۷ پوند
اروپا: ۹ پوند
امریکا و کانادا: ۱۸ دلار
دیگر جاها: ۱۲ پوند
برای اشتراک آهنگ در امریکا و کانادا، با نشانی:
AHANGAR
2265 WESTWOOD BLV.
256, La. 90064, U.S.A.
و برای اشتراک در دیگر جاها با نشانی ذکر شده در پائین همین ستون تماس بگیری.
آهنگر، تنیا برای متقاضیانی ارسال خواهد شد که، همراه با شفافای خود، وجه اشتراک سالیانہ را، به صورت وجه نقد یا چک یا مانی او در ریا حواله بستی، به یونان انگلیس ویا وجه را به چک کشور های اروپا، یا دلار امریکا وگنا تا داد معادل مبلغ ذکر شده به یونان انگلیس، ضمیمه کرده باشند.
نشانی پستی ما برای مکاتبه، اشتراک و (مجموعه زهمه!) کمک مالی، چنین است:
AHANGAR,
C/O BOOKMARKS,
265 SEVEN SISTERS ROAD,
LONDON N4, ENGLAND, U.K.

عامل اختلاف

اخبار این امینی و بختیار و نیم پیلوی به نیت اختلاف افتاد و کار به فحش و فحش کاری و آزار و آجان کشی افتاده است.

گفته می شود که علت اختلاف، اجاب مطلبی است در شماره ۹ مهی روزنامه "تجات ایران امینی" که از جانب بختیار رونیم پیلوی و حتی خود امینی، دعوت با کلیت سلطنت طلبان تلقی شده است.

در مطلب موردا اختلاف، بدون ذکر نام از هیچ فرد و گروهی، آمده است:

"کسانی هستند که پیش از کذب قدرت تقریبا سخنی جز در دفاع از آزادی و حقوق عمومی و دموکراسی بر زبان نمی آورند و پس از آن آزادی و حتی زنده برون نیست که با بیمال نکند."

اعتراف کنندگان معتقدند که نشانی های ذکر شده در مقاله دقیقاً مشخصات آنان است.

- مرشد -
- بنال بچه مرشد -
- دعوتنا مه، تا دانا ما د از با زرگما تودیدی؟
- آره، خوندهش و ازش چیز با د گرفتیم.

- یعنی چه؟
- انقلابی بودن از یه آدم مدعی مددغه گفته خدا انقلابیه دعوت کنه که با کلیه همراهاش تورا روپا سمونن و مهمون خون بخسای مجاهدین باشن، کجا ش یادگرفتن داره؟

- بچه مرشد، یا دت با شه که تو هنوز بچه ای و سرا زکا ر بزرگون در شمباری، این دعوت و پذیرا شی بی توقع حتما حکمتی داره که من و تو مدسال دیگه ممکنه بفهمیم.

- حالیمه، درست منه قضیه؟
از دوا جش بازن آقا میدی، اما توجی ازش یا دگرفتی؟

- بلشک، مثلانیمیم دارم از خمیشی و تموم همراهاش دعوت کنم که بیان لندن تا هر وقت که دلشون میخواد دمیمون آهنگریا شن، به دعوت نامه همواش میخوام به جمارون بفرستم که "ما می دونیم که توبه انقلاب خیانت کردی، ما می دونیم که تودهیها هزار تن از بهترین فرزندان مبارز مملکتو کشتی، ما می دونیم که توبا تموم امیریای لیستیا را بظهداری و اونا کوش می کنن نکتت دارم، هیچ هم ازت توقع ندا ریم که استغفار کنی و بیای میا ریشی، فقط خوش کردیم که ازت با تموم مکاناتمون تولندن پذیرا ش کنیم."

- خب با ریگلا مرشد، اینم لابند نوع تازه میا روزه، پس چرا معطلی؟ دعوتنا مه و بفرست.

- فقط به نکال جزئی تو کارم هس که منتظر م تا اون حل بشه، چه مشکلی؟

- بدری بیولی بسوزه، مشکلم فقط بی پولیه.

- خب، این که کاری نداره، به پرا در مسعود بنویس که پولیهای کلیمی خواستن خرج با زرگان و همراهاش کنن، به چند ملیون بوند شو موکشا چیت کیک ممالی بدن، اونا که از کجک به "فد انقلاب" روگردونی ندا زن.

- بچه مرشد، ملوا تو بلندن بفرست و بسا طو جمع کن که کم کم داری حرفهای بودا رمی زنی.

یک ماه پیش، همیستی از مسئولان تلویزیون و مطبوعات خواست که از اشتراک رتعا و برهیزر کنند. از آن روز تا کنون، برای نشان دادن روحیه "تسلیمات امام، مرتبا عکس های او در روزنامه ها و تلویزیون منتشر می شود و بر آتیا می نویسند "اما مخواست که از اشتراک عکس ایشان برهیزر شود."

گفته می شود که امام از نتیجه این گفته، خودنهایت رفاقت را دارد.

کنفرانس جهانی زن چیست؟

کنج ناموس را تشبیهانی تا تیزی به کوجه روی آری بدکل زشت پیوزهای هستی هم دل انگیزو هم دل آرمی بسته ای روزن تما سارا یا عزای مجسمی انگار شده ای از حجاب خود دلگرم به حقوق رسیده ای کامل خوب اجرا مطابق اسلام حق تو یا به هاش محکم شد؛ مادر بچه و کنیز او که برایت سه تا هسو آورد چونکه بی خرج و چم و دل سیری با شعار فصیح هم گفتی نصف مردی، و نصف شد سهمت شدو این هم تورا به وجد آورد در فشار شرایط و احوال می شوی، یا میارکی، اعدام کرد زن را به آن جهان راهی تا شود موجب پیشمانیش می کنی زندگی برای مرد صبح شام خدا خدا کردی خانه بند و حرم نشین باشی آرزوهای تو تحقق بیافت راستی لوس و کله شق هستی چرو بخت جهانی زن چیست؟ تا مغاف کنی حقوقت را؟ به هونتا به هفت خواهد رفت باریک من برای تو سنگین دست از با فشاری ت بر دادر عزت و حرمت و حمیت را ناف بیچاره می شود باره بیش ازین واقعا بی نشانی ست نیم من را بگیر و رانی باش این خطا کارهای کج اندیش که خودش موجب مکافات است فاجتنب من مجامع الکفار حقه الحق خراسانی

از نظرگاه مرد بنهانی گاه اگر کار واجبی داری کس نفهمد عجزه ای هستی یا که گلچیره ای گل اندامی کرده در جادری ساریارا در گذر آید غمی انگار این که از بابت عفاف و شرم تا به جاشی که بوده ای مایل خواستی تا شود همه احکام شدو الحاق که موبه موهم شد شوهر، آن که توشی عزیزا و حکم از جانب خدا دارد ارث هم نصف مرد می گیری آمدی و به جان پذیرفتی که به عقل و درایت و قیمت درگواهی دوشای تو یک مرد آمدم و زبان "حجت لال - قتل کردی، مطابق احکام در معنی، مرداگر به خواهی مدعی می کنشد زندانیش الغرض، در حرمسرای مرد قرن ها آه و ناله ها کردی تا چنین گرددو چنین باشی در دولت آفتاب ایمان نافت پیش ازین خواستار حق هستی؟ دیگر این کنفرانس رفتن چیست؟ می زنی یا لجاج بوقست را آنچه یک دفعه رفت خواه در رفت بود در آن گذشته، ننکین نیم من گشتی و سبک شد بار گر همه بار آدمیست را واگذار به مرد بیکاره تا همین جا که رفته ای کافیت خود به تقسیم بارانی باش کنفرانس زنان کافرکیش همه در باره، مساوات است یا به این کنفرانس ها مگذار

"نارغایتی مردم از رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت طلبان را امیدوار کرده است."

اسب ابلق سم طلا، تند تیرو، آسته چرا؟



اشاراک سالیانہ
بریتانیا: ۷ پوند
اروپا: ۹ پوند
امریکا و کانادا: ۱۸ دلار
دیگر جاها: ۱۲ پوند
برای اشتراک آهنگ در امریکا و کانادا، با نشانی:
AHANGAR
2265 WESTWOOD BLV.
256, La. 90064, U.S.A.
و برای اشتراک در دیگر جاها با نشانی ذکر شده در پائین همین ستون تماس بگیری.
آهنگر، تنیا برای متقاضیانی ارسال خواهد شد که، همراه با شفافای خود، وجه اشتراک سالیانہ را، به صورت وجه نقد یا چک یا مانی او در ریا حواله بستی، به یونان انگلیس ویا وجه را به چک کشور های اروپا، یا دلار امریکا وگنا تا داد معادل مبلغ ذکر شده به یونان انگلیس، ضمیمه کرده باشند.
نشانی پستی ما برای مکاتبه، اشتراک و (مجموعه زهمه!) کمک مالی، چنین است:
AHANGAR,
C/O BOOKMARKS,
265 SEVEN SISTERS ROAD,
LONDON N4, ENGLAND, U.K.